



سر مقاله:

هفتمین توطئه نظامی مدلول وابستگی ارتش به امپریالیسم

هفتمین توطئه نظامی، یا طرح کودتای امپریالیسم آمریکا با همکاری و همگامی حکومت‌های سرسپرده و مرتجع چون عراق و عوامل مزدوری چون بختیار، چگونه ای نافرجام بر ملا گردید و کودتاگران فرصت آن را نیافتند که نیت خویش را عملی سازند. کودتا چنان (آمریکا و عراق و ...) از عوامل سرسپرده و وابسته داخلی، یعنی افسران عالی‌رتبه ارتش میلیتاریستی استفاده کرده و طرح عملیات خویش را سر و سامان دادند. لذا آنچه که برای ما در امر بررسی و نگرش بر کیفیت و چگونگی کودتا دارای اهمیت بسیار است، اول عوامل طرح کننده کودتا یا کودتاچیان و پس از آن مجریان عملیات کودتا یا کودتاگران بوده‌اند و دوم، زمینه‌های مناسب و موجود برای تعرض دشمن. بنابراین مسئله کودتا سکه‌ای است دارای دو رو، یک روی آن ارتش یعنی عوامل وابسته داخلی و امپریالیسم یا دشمنی خارجی است و روی دیگر زمینه‌های موجود برای عملی گشتن ماجرا.

بقیه در صفحه ۲

مجاهدین و هیئت حاکمه

یورش ارتجاع به مجاهدین خلق، عمده ترین نیروی مذهبی - سیاسی در حال حاضر، ما را بر آن میدارد که در پی پیام اخیر رهبر انقلاب و شکستن سکوت وی درباره مجاهدین و فرود آوردن سخنان او هم چون پتکی بر سر مجاهدین، آن هم در این شرایط حساس و موقعیت بسیار سخت که جز دشمنان را خوشحال نکرده است، موضع خود را در قبال این مسئله روشن کنیم، زیرا وظیفه انسانی - تشکیلاتی خود میدانیم که از مجاهدین بعنوان یک نیروی مرفقی مذهبی و ضد امپریالیست و

بقیه در صفحه ۴

در ضمیمه

نظراتان را جمع به نقش جناح‌های درونی هیئت

حاکم در ریحان کردستان چیست ؟

انقلاب اداری، گامی بسوی شکست بوروکراسی یا رضای انحصار طلبی‌های ارتجاع !؟

مسئله بوروکراسی یکی از زوائد منحط و کثیف سرمایه داری وابسته در جهان تحت سلطه است و ماشین عظیم و غول آسای بوروکراسی خورد نخواهد گردید، مگر در ظل یک انقلاب اداری همگام با ایجاد انقلاب و دگرگونیهای عمیق و بنیانی در سایر ارگانهای وابسته به امپریالیسم از جمله میلیتاریزم و تکنوکراسی و ... لذا هنگامیکه سخن از انقلاب اداری به میان می‌آید، ذهن انسان به این نکته معطوف می‌گردد که منظور از بین بردن شبکه گسترده سیستم اداری حاکم بر ماست.

بقیه در صفحه ۱۷

زن و مسئله حجاب

اساساً "زن"، از پس از جنگ جهانی دوم، بصورت یک سلاح برنده در دست استعمار و امپریالیسم و نظام منحل سرمایه داری درآمد و با عوض کردن چهره زن قالبی سنتی و موروثی، به زنی با قالب‌های وارداتی جدید، تبدیل به بازار مصرفی برای تولیدات سرمایه داری گردید و بزرگترین سد و مانع در راه خودآگاهی توده‌ها برای درک استثمار طبقاتی شد. یعنی سرمایه داری زن را چنان ساخت که از یک طرف عمده ترین ابزار و سرگرمی جامعه باشد و از جنسیت و سکسوالیته او چنان استفاده کند که دیگر جای حرفی برای استثمار طبقاتی و بهره‌وری او از

بقیه در صفحه ۷

پدیده دکه داری، معلول بیکار یهای پس از انقلاب

بقیه در صفحه ۸

در صفحات دیگر

۱- تحلیلی از اوضاع کشاورزی ایران در وضعیت

کسوف و چگونگی حل مضللات آن

۲- سانسور ۳- مبارزه مکتبی

۴- ناصر، بنیانگذار ناسیونالیسم روشن در جهان تحت سلطه

هفتمین توطئه نظامی، مدلول وابستگی ارتش به امپریالیسم

هفتمین توطئه ♦♦♦

در مورد ارتش و امکان وقوع کودتای نظامی از جانب ارتش، عملیات پرستی بعنوان یک نهاد تحکیم بخشنده به امپریالیسم، دیدگاه خود را دقیقاً "عیان ساخته و تحلیل بعمل آورده ایم." نتیجه بهشت و تحلیل ما در این باب، چنین است که کودتای نظامی توسط ارتش تا زمانیکه رهبر انقلاب حضور فعال در صحنه سیاست های اجتماعی دارد و از پایگاه وسیع توده ای برخوردار است، امری بعید بنظر آمده و در صورت انجام چنین اعمالی، بدون تردید با شکست مواجه خواهد گردید. و این امر از خلال هفت کودتای نافرجام و بالاخص کودتای اخیر، کاملاً نمودار است. اما با درک این مسئله بدون شک یک سؤال ذهن را بخود مشغول خواهد ساخت و آن این است که، منظور امپریالیسم از طرح چنین کودتاها، چیست؟ آیا میخواهد بدینوسیله یک حکومت نظامی راه بیاندازد و ارتش را بر این مرز و بوم مسلط سازد؟ یا نه با توجه به عدم وجود زمینه های مناسب برای تسلط، مقاصد دیگری را پیگیری می نماید؟

در پاسخ به این سؤال باید یادآور گردید که قدر مسلم هفت کودتا تاکنون کشف شده که آخرین آنها دو روز پیش در دست اقدام بوده است، بنابراین امپریالیسم و بعبارتی دیگر - کودتا چنان، اهدافی را در این رابطه پیگیری مینموده اند، اما از طرفی خوب میدانستند که در این شرایط و موقعیت، زمینه ای برای عملکرد فعال و تسلط جویی وجود نخواهد داشت، پس اساساً مسئله از جای دیگری نشئت می یابد، که عمدتاً در دو رابطه قابل بررسی است، یکی کودتا چنان و دیگری کودتا گران، موضوعی که باید در رابطه با امپریالیسم سیاه و سایر کودتا چنان در نظر گرفته شود، سنجش اوضاع کنونی متعلقه است، یعنی زبانهایی که انقلاب خلق بپا خاسته، ما در منطقه به امپریالیسم وارد آورده، او را بر آن داشته است که علیرغم آگاهی به عدم موفقیت، این چنین عملکردها، دست به توطئه و طرح کودتا بزند. منابع حیاتی امپریالیسم در منطقه عبارتست از موقعیت حساس استراتژیکی و هم چنین از نقطه نظر اقتصادی، مسئله نفت در داخل ایران، که با سقوط ژاندارم پسر این منافع در کوتاه مدت شدیداً به خطر افتاده است.

اولین زبانی که انقلاب ایران می تواند برای امپریالیسم داشته باشد، صدور انقلاب به کشورهای منطقه است، که این ضرر شدیداً "امپریالیسم را به وحشت انداخته و سعی بر آن دارد تا با تمسک جویی به هر وسیله ممکن از بروز چنین کاری جلوگیری بعمل آورد. چه، نیک میدانند که از حساس ترین شرایط موجود

در مجموع شونده پرشی و پاسخ شماره ۶ فصل دوم در زمینه

آرمان مستضعفین ۳۹

برای زنده ماندن یک انقلاب و سیلان یافتن آن، پیوسته صادر شدن است و بهمراتبی که انقلاب صادر گردد، منافع امپریالیسم را در دیگر مناطق به مخاطره افکنده است، لذا کاملاً طبیعی است که امپریالیسم جهانخواار آمریکا برای حیانت منافع محاصره شده اش، بفکر چاره جویی افتاده و از راههایی که صلاح می بیند وارد عمل و میدان ستیز شود. کودتا یکی از طرقی است که کودتا چنان برای محصور و محدود ساختن انقلاب ایران و سوق دادن آن بسوی دولارتجاعی منطقه و سرانجام حفظ منافع اقتصادی و استراتژیک کل منطقه و داخل ایران، انتخاب کرده اند.

تردیدی نیست که کودتا احتیاج به زمینه های مناسب برای انجام و وقوع عمل دارد. عمده ترین زمینه ساز طرح و وقوع هر کودتا، رشد تضادهای داخلی در روندی غیر اصولی و بروز ضعف های متعدد و گوناگون است و امپریالیسم همواره بر آن است که این تضادها را تشدید ساخته و ضعف ها را افزایش دهد. بعنوان نمونه تحریم اقتصادی ایران یکی از موارد دا من زدن بهشتنجات داخلی و رشد تضادهای غیر اصولی از پس از انقلاب است، تا بدینوسیله از یکطرف رشد بر صد اپوزیسیون بالا رفته و زمینه برای انجام کودتا آماده گردد و از طرف دیگر، انقلاب در داخل آنچنان به تضادهای خودش مشغول شود که فرصت مدبر برایش باقی نماند. البته غیر از تضادهای داخلی، خود مسئله کودتا هم عامل مهمی برای مشغول داشتن انقلاب به خویش است. و بسرای مدتی اذهان عموم را از انقلاب و سیلان آن باز داشته به جانب خود معطوف میدارد. از اینروست که کودتا چنان همواره بر آنند تا زمینه را مشوش ساخته و خود وارد معرکه شوند. نفوذ نظامی آمریکا به ایران همزمان با فوهای انقلاب فرهنگی و کوبیدن گروستان، نمونه بارزی بر این مدعاست و کودتای اخیر همگام با انقلاب اداری، مسئله حجاب و برخورد و اصطلاحات دو جناح هیئت حاکمه و در دست دارندگان قدرت و سرانجام کوبیدن عمده ترین نیروی مرفعی مذهبی، صورت می گیرد. مسئله انقلاب اداری نیز یک شکل رفرمیستی، بطرح حجاب بصورت قالبی و مخالفت با نیروهای مرفعی بگونه ای مرتجعات، همه و همه بزرگترین عوامل و علل ایجاد و رشد اپوزیسیون در داخل کشور هستند و آنهم نه در صورت درست و صحیح و منطقی بلکه در شکلی غیر اصولی، بگونه ای که با یک پیام بختیار، مستضعفین به حجاب همگی سیاه پوش شده و فرمان او را اجرا می نمایند. لذا سئوکه باید گفت کودتا مدلول و زائیده زمینه های ذهنی یعنی مناسب است، چه چیز موجب شد که در شیلی بر علیه آلنده کودتا شود؟ چه عواملی موجب شدند تا کودتای هنگ کون ۲۸ مرداد بر علیه مصدق ترتیب داده شود و چندین و چند نمونه دیگر بر اساس چه عواملی ایجاد گشتند؟ یا خلقت همگی غیر از این بودند که تضادهای داخلی رشد کرده بودند؟ آیا تضاد مصدق با گاشانی ها و حزب توده ها نبود که زمینه را برای ورود امپریالیسم آماده ساخت؟ و سرانجام آیا اعتصاب کارگران در شیلی و بسیج زنان طبقه بورژوازی نبود که آلنده را از سریر حکومت به زیر آورد و ساقط ساخت. این همه معرف چه چیزی می تواند باشد؟ بیشک زمینه های ذهنی - عینی مناسب!

میان تمام این تحلیل ها و جود دارد و آن تفاوت هر جناح و گروه بر مبنای منافع خویش است، اما بررسی نقش جناحهای هیئت حاکمه و تحلیل آنان از این جریان، به تعریفی که از کودتا میشود بازگشت می نماید. اساساً "کودتا عبارتست از: عصبان یک گروه بر علیه گروه دیگر که منجر به قدرت یافتن آن میشود، یعنی کودتا تبادل قدرت بین دو دسته است، در حالیکه انقلاب عبارتست از عصبان توده ها بر علیه یک طبقه حاکمه و هیئت حاکمه.

بنابراین نکته مهمی که در اینجا روشن میشود، این است که کودتا گران بر مبنای عمل کودتا دشمن اصلی خود را توده ها نمی دیدند (البته بطور غیر مستقیم توده ها دشمن اصلی آنها هستند ولی منظور بطور مستقیم است). بلکه یک دسته ای میدیدند که قدرت را فعلاً "قوان گروهبی در دست دارد و طرفدار منافع طبقه متوسط است. اما کودتا گران طرفداران منافع طبقه بورژوازی وابسته بودند، لذا به محض اینکه موقعیت را مناسب یافتند و با توجه به اینکه تضادهای درون هیئت حاکمه رشد می یافت و نیروهای اپوزیسیون به علت برخورد غیر اصولی دولت، افزایش می یافتند، دست به انجام کودتا زدند که نافرجام باقی ماند و کودتا قبل از آنکه توسط توده های مردم سرکوب شود، توسط هیئت حاکمه مغلوب گردید. چه بر اساس تعریف از کودتا، جداول قدرت میان دو دسته بود که دسته اول یعنی هیئت حاکمه موفق به تار مار کردن دسته دوم گردید، اما براساسی چرا کودتا گران باید در مقابل توده ها قرار نگیرند و توسط هیئت حاکمه از صحنه کنار روند، آیا مسئله فوق این را تداعی نمی کنند که هم اکنون هیچ نوع قدرتی به توده ها انتقال داده نشده و هم چنان به صورت انحصاری در دست قدرت طلبان باقی مانده است؟

آری بی تردید جواب سؤال را باید در همین جا جستجو نمود، اگر قدرت حکومت توسط شوراها به مردم انتقال داده میشد و در یک پروسه تلاش برای خود آگاه کردن توده ها و منسجم نمودن آنها بعمل می آمد، توطئه گران هرگز جرات جلو آمدن نداشتند، آنها که نمی توانستند برای گرفتن قدرت از دست ۳۰ میلیون جمعیت کودتا کنند، به کجا می خواستند پناه ببرند و مسلماً "کودتا چپان و کودتا گران عاقلتر از آنند که در شرایطی چنان حساس و خطیر خود را رویاروی توده های مردم قرار دهند و تازه اگر هم چنین کاری می کردند، شکست در انتظارشان بود. اما اینک چنین وضعیتی موجود نیست و توده ها هیچگونه قدرتی ندارند، نیروهای مترقی مردمی هم که روز بروز از صحنه اجتماع کنار رفته و منزوی می شوند، هژمونی به دودسته تقسیم شده است اول هژمونی بالفعل و بارز جناح ارتجاع و لیبرالیسم و دوم هژمونی بالقوه و مخفی ارتشی ها. و از آنجائیکه هژمونی اول در ظل یک پروسه برای توده ها حاصل نگردید و در یک مقطع زمانی توسط روحانیت بدست گرفته شده است، لذا هژمونی رنگ انقلابی نداشته، برنامگانقلابی هم ندارد و داعیه شرکت دادن مردم در همین سرنوشت خویش را هم در سر نمی پرورانند و تمامی اینها بهترین

و اما نقش کودتا گران در جریان توطئه، یعنی ارتش و خود فروختگانی که هر مبنای دست امپریالیسم در داخل مملکت هستند، برروشن بینان و صادق نظران خالی از هر بغض و عداوت و نفع و سوداگری، واضح و آشکار است که مکانیزم ارتش ایران، یک مکانیزم امپریالیستی است و جز عسای دست امپریالیسم نبوده و نمی باشد و از آغاز بدست او تنگین یافته و رشد کرده است. یک ارگانیزم ضد خلقی است که هرگز نمی تواند برادر و حامی منافع خلق ها باشد، همان ارتشی است که ۲۸ مرداد را ترتیب داده و عهدی را سرنگین ساخته است، همان ارتشی است که در ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و ۰۰۰ رویاروی خلق های بیپا داشته ایران قرار گرفته و به خاک و خونشان کشیده است. آری این همان ارتش است که تا دیروز نام ارتش شاهنشاهی ایران داشت و اینک مجلس به لباس جمهوری اسلامی گشته است. رهبران این ارتش، همان رهبران گذشته هستند که در رژیم شاه از درجه سرهنگی به بالا رفته اند و محافظ تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران بوده اند!

حال چگونه شده است که با تعویض چند مهربان نشسته کردن و یا برگردان نمودن و یا احیاناً در پاره ای موارد کشتن بعضی از آنها، آنان برادر و دوست و حامی ملت نشده اند؟ آیا سیستم ارتش وابسته و میلیتاریستی کنونی که جزء جزء آن به حیات مادرش امپریالیسم وابستگی دارد، عوض شده و ماهیت خلقی و مردمی بخود گرفته است؟!

در هر حال آنچه مسلم است اینکه ارتش کنونی ماهیت ضد خلقی دارد، سیستم وابسته میلیتاریستی آن عوض نشده و هفت توطئه کودتا در چهار ماه اخیر میانگرا این مدعاست. آنانکه شب و روز از برادری ارتش با خلقهای تحت ستم ایران دم می زنند، چرا در خواب خرگوشی فرو رفته و یا علناً "چشم های خود را بر روی واقعیات بسته اند، مگر نه اینکه هفت کودتا در مدت اندکی و به فاصله متوسط هفده روز، توسط سران همین ارتش صورت گرفته است؟ و مگر همین ارتش نیست که ورود نیروهای نظامی آمریکا به خاک ایران را "شتر پیدی نپیدی" کرد و به روی خود نیاورد. بنابراین حرکت های رفرمیستی در ارتش تاثیر چندانی ندارد و هم چون کشتن بچه مار و زنده نگاهداشتن مادر اوست بخصوص اینکه از طرف پارامترهای انقلابی چون سپاه پاسداران مورد فشار واقع شده است و او را به عنوان یک دشمن بالقوه نگاهداشته تا زمینه به فعالیت در آمدنش مناسب گردد. لذا شکی نیست که ارتش کنونی با این ویژگیها و این ماهیت وابسته، هم چون ماری است که در آستین کمیسر کرده و پرورده شده است و همواره منتظر فرصت مناسبی است تا از کمین گاه فرو بسته و نیش زهر آلود خود را تا به آخر در بدن ما فرو کند.

نکته دیگری که باید در رابطه با کودتا و کودتا گران مورد توجه قرار گیرد، تحلیل هر یک از جناحهای هیئت حاکمه و ارگانهای دست اندر کار، از موضوع است که یک مسئله مشترک در

منظور از انقلابی عملکردهای سپاه و هژمونی آن نیست بلکه صورت تنگینی آن است که در رابطه با انقلاب بوجود آمده

مجاهدین و هیئت حاکمه

شد سیستم سرمایه داری وابسته در برابر ارتجاع و اپورتونیزم دفاع کنیم و نکات مورد انتقاد این سازمان را که موجب گشته است هم ارتجاع و هم اپورتونیزم آن را از دو سو، رگبار گلوله های خویش ببندند و حلقه های زنجیر فشار را هر چه بیشتر محکم کنند، تحلیل کنیم. اما حکم این نکته اساسی است که تحلیل ما در باب مجاهدین، بعنوان یک واقعیت عینی اجتماعی است که ما را موظف می دارد موضع خویش را در قبال آن مشخص نموده و واکنش های لازم را نشان بدهیم.

برای بررسی حرکت مجاهدین بعنوان یک واقعیت عینی اجتماعی و بدون ورود به بحث ماهیت این سازمان که از حوصله این مقال خارج است، باید دوباره را مورد نظر قرار داد که پایه اول آن در ارتباط مستقیم با خود سازمان قرار می گیرد و پایه دوم رابطه مجاهدین و ارتجاع است.

آنچه که در مورد پایه اول باید اشاره کرد روندی است که سازمان مجاهدین از آغاز حرکت خویش از انقلاب و با گرفتن دوباره تشکیلات این سازمان شروع کرده است. به این ترتیب که اگر حرکت این سازمان را بصورت یک منحنی ترسیم کنیم، تزلزل ها و تذبذب ها و عدم تجانس هایی در آن می یابیم که این مسئله عمدتاً به موضع گیری های هژمونی سازمان بازگشت می نماید. عدم تجانس که در راست رویها و چپ رویهای حرکت سازمان مشاهده می گردد، گاه در صورت افراط و گاه در صورت تفریط متجلی می گردد.

یکی از بزرگترین مسائلی که در رابطه با سازمان مجاهدین قابل بحث است، حرکت در جهت جذب و جلب اپوزیسیون از سوی آن می باشد که البته ما این عملکرد را نه تنها در رابطه با مجاهدین که در مورد دیگر سازمان های مرفقی از جمله چریک های فدائی هم مشاهده می کنیم و تردیدی نیست که تکیه بر اپوزیسیون بعنوان بخشی از توده های تشکیلاتی چه ضررانی بر پیگر سازمان خواهد زد. بنابراین، عمل فوق خود یک نوع راست روی در حرکت محسوب می شود.

دومین مسئله، تمسک جستن به تاکتیک هایستی است که گاه در شکل افراطی، گاه در شکل تفریطی، بطور می یافتند. بعنوان نمونه، راه پیمائی مجاهدین برای درگذشت مطهری یک عمل راست روانه محسوب می شود و بدنبال آن راهپیمائی ها و عروصه های زیادی که برای سعادتی بلند کردند، و یا اعلام اینکه، گلوله را با گلوله پاسخ می دهیم، یک عمل چپ روانه به می آید که حتی اگر این دو عملکرد را در مقابل یکدیگر قرار دهیم، اصلاً با یکدیگر تجانس ندارند و جز تذبذب حرکتی چیز دیگری را نشان نمی دهند.

زمینه را برای ضربه پذیری انقلاب ایجاد کرده اند و در صورت تداوم، خواهند کرد، هر چند که تا مدتی بحالت وجود پارامترهای ضد زهر، هم چون وجود رهبر انقلاب و قرار گرفتن توده هایست سوسی، امکان پیروزی این گونه کودتاها وجود ندارد، اما آینده را نمی توان تضمین نمود. بخصوص هم اکنون تضادی که میان لیبرالیسم و ارتجاع وجود دارد، ممکن است در آینده دسته ای از لیبرالها را بسوی کودتاگران و کودتاچیان بکشاند و به همکاری با آنها و ادارشان سازد.

گفتیم که هر گروه و جناح از دست اندرکاران قدرت، بنا بر منافع شخصی خویش از کودتا نوعی تحلیل بعمل آوردند و در ظل برخورد های ژورنالیستی، واقعه را پیراهن عثمانی کردند و برای خویش پیرامون آن هوو و جنجال برآه انداختند. جناح هر انقلاب هم چون گذشته مسئله را به معجزه تعبیر کرد، آن بار (نفوذ نظامی آمریکا) داستان اصحاب قیل را تداعی نمود و این بار داستان اصحاب کف را*. و در هر حال اسم چنین تعبیرهایی را جز فانتازیم چیز دیگری نمی توان گذارد!

جناح ارتجاع، عنوان کرد که منظورشان از کودتا، کوبیدن مراکز حساسی چون مدرسه فیضیه بوده است و معلوم نشد که کودتا گران و امپریالیسم آمریکا غرضشان از کشتن چند طلبه مدرسه فیضیه چه بوده است و اساساً "این مدرسه چه نقطه حساس و استراتژیک را در ایران تشکیل می دهد که لزوم کوبیدن آن از جانب امپریالیسم حیاتی بوده است!

و سرانجام جناح لیبرالیسم، مسئله را به نفع خود تاویل نمود و گفت که منظورشان کوبیدن دقت ریاست جمهوری و... و نهایتاً آنچه که اصلاً "مورد بحث و تحلیل قرار نگرفت تمامیت کودتا و کودتا گران بود و رابطه اساسی آن با ارتش امپریالیستی و روشن نشدن نقش چنین سیستمی که بی تردید روزی یک کودتای موفق خواهد داشت، البته اگر بدین متوال پیش رود.

برای مقابله با کودتا و رسوا نمودن امپریالیسم باید که مردم را رویاروی آنها قرار داد، آنان را منبهم کرد و خود آگاهی بخشید، تا امپریالیسم بداند که گور خوانده است و با خلق خود آگاه و مبارز، هم چون خلق ویتنام و خلق الجزایر و... یارای رویارویی نخواهد داشت و تیرش به سنگ خواهد خورد.

"والسلام"

* - البته می مستقیماً اسمی از اصحاب کف نبرد، اما تعریف کردن داستان سنگ در این رابطه، داستان فوق را تداعی می کند!

تحلیلی از اوضاع کشاورزی ایران در وضعیت کنونی و چگونگی حل آنها (۲) آنچه برای مقابله با خالی بودن روستاها از نیروی کار بر سر مردم، بشکل زیر خلاصه می نمایم:

- ۱ - تکیه اساسی بر عمران روستاها.
- ۲ - مقابله با زندگی مصرفی شهری.
- ۳ - قدرت بخشیدن به شوراهای روستائی جهت حل معضلات گوناگون روستا و روستائیان.

حساب نشده و شتابزده مجاهدین بود که زمین را آماده نمود تا سکوت رهبر انقلاب شکسته شود و آنان را به باد حمله بگیرد و حتی آمریکایی قلمداد کند! زیرا رهبر انقلاب بخوبی میدانست که اگر در این موقعیت حساس جانب ارتجاع را نگیرد و لیبرالیسم را سر جای خود بنشاند و مجاهدین را بعنوان جناح سوم از صحنه بدر نکند، عقب نشینی ارتجاع او را به نفع خودی خواهد کشانید، لذا سکوت خود را شکست، بعد دولت را تهدید کرد و مهر سکوت بر ستیز بیرون راند^۱، بعد دولت را تهدید کرد و مهر سکوت بر لبهای بنی صدر نهاد و سپس آتوری محکمی بدست ارتجاع داد تا هم انتقام خویش را از مجاهدین بگیرد و بر علیه آنان راهپیمایی علم کند و هم با طرح انقلاب اداری، دولت را سر جای خویش بنشاند، بگونه ای که لیبرالیسم شمار میثاق وحدت با ارتجاع را سر بدهد و ناچار مردانه به مجاهدین پشت کند.

و اما موضعگیری مجاهدین سکوت اختیار کردن بود، ایمان که تا قبل از شکست سکوت رهبر انقلاب سعی می کردند او را پشتیبان قرار داده و روی بروی حزب قرار گرفته و مستقیماً "او را بگویند، با این پیام رهبر انقلاب، مصلحت دیدند سکوت اختیار کرده و تمام دفاتر خود را بستند زیرا قادر نبودند که هیچ موضعی در قبال او بگیرند، بنابراین سیاست اتخاذ عدم سکوت زمانی می توانست مطرح باشد که از خود انتقاد کنند.

بنابر این اساسی ترین عملکرد بازمان مجاهدین در این شرایط، انتقاد هژمونی آن از حرکت های گذشته است، یعنی حقیقت را فدای مصلحت ها نکردن و در موضعگیریهای قبلی تجدید نظر نمودن.

والسلام

... در اینجا منظور از او همان ارتجاع است.

پدیده دکهداری

از عمده ترین مسائل پس از انقلاب که اقتصاد کشور را با خطر بزرگی مواجه ساخته است، مسئله بیگاری است. گرچه بیگاری خود یکی از معلولهای سرمایه داری وابسته است اما بعلمت ضربه دیدن همین سرمایه داری وابسته در ایران، رشد بیگاری چندین برابر شده است و اقرا دیبکار برای تامین حداقل زندگی خود به کارهای متفاوتی متشبث شده اند تا از این طریق، گذران زندگی کنند. این کارها صورت های متفاوتی دارد، اما هر چه هست نوعی بیگاری پنهان است، بعنوان نمونه همین دکه داران، که بساط خویش را در گوشه و کنار پاره ای از خیابانها پهن کرده اند و توسط آن امرار معاش می کنند و جدیداً دولت با آنان درگیریهایی داشته است.

پیچیدگی در صفحه ۶

... گو اینکه آیت پیش بینی نموده بود که خمینی نام مجاهدین را مستقیماً نخواهد آورد، اما دیدیم که اوج تضاد لیبرالیسم و ارتجاع، جانشر را طلب رساند و موجب شد که موضع بگیرد!

پایه دوم که در ارتباط مستقیم با ارتجاع واقع می گردد، رویارویی دو خط فکری با یکدیگر است، یکی اسلام انطباقی متری و دیگری اسلام دکهداریسم حوزه، گرچه موضع ضد استعماری مجاهدین نیز یکی از تضادهای میان این جناح با جناح ارتجاع است، اما این موضع نیز در رابطه با خط فکری آنان اهمیت می یابد، چرا که اسلام انطباقی موضع ضد استعماری، و ضد مالکیت دارد، اما اسلام ارتجاعی اصلاً به چنین مواضعی نیاندیشیده و آنرا مغایر با منافع خویش می یابد، گو اینکه، حزبی ها امروز در دادن شمار ضد استعماری از نیروهای متری پیشی گرفتارند و ناگهان انسان را به این فکر می اندازند که این روزنامه حزب جمهوری اسلامی است که این چنین داعیه حرکت ضد استعماری دارد پساً سوسیالیستهای دو آتش!

اما باید گفت که در ارتباط با دو خط فکری متفاوت، باید دیدگاه ضد استعماری لیبرالیستی مجاهدین را یکی از بزرگترین مسائل تضاد آفرین بین این دو جناح دانست. بهر حال منشاء این تضادها به دو دیدگاه متفاوت باز می گردد. ارتجاع از اینکه دیدگاه فکری و اسلام مجاهدین حاکم گردد و وحشت فراوان دارد چنان اسلام بر شناخت و آگاهی استوار است، در حالیکه حاکمیت ارتجاع، توده های مردم را مقلدین کور می خواهد تا هر آنچه که او گفت انجام دهند، این است که اسلام انطباقی به مذاق او خوش نمی آید و چاره در آن می بیند که با این اندیشه برخورد آنتاگونیستی پیشه نماید و مانع از آن گردد که در صحنه ستیز، اسلام انطباقی که سلاحی برنده تر دارد بر اسلام ارتجاعی پیروز گردد و گاه این ممانعت آنچنان اوج می گیرد و آنچنانسان تشدید میشود که صورتی شدید تر و غلیظ تر از مقابله با مارکسیست ها پیدا می نماید، سعی ارتجاع در زدن اتهاماتی از قبیل، القاطی، کمیتست اسلامی و... برای این است که این اندیشمندان را دیکتاتورهای بی اعتبار و سبک سازند، تا نتوانند قدمی به جلو بردارند. چه یک گام به پیش آمدن مجاهدین، یک گام به پس افتادن ارتجاع است و او همیشه از این امر وحشت زیاد داشته است.

دومین پارامتری که پتانسیل میان ارتجاع و مجاهدین را افزایش داده است و در حقیقت از همان پارامتر اول نشأت می گیرد، در رابطه با تضاد اصلی ارتجاع با لیبرالیسم است، به این مفهوم که مجاهدین بواسطه تضاد عمیقی که میان خود و ارتجاع احساس نموده و دقیقاً "یک آنتی حزب جمهوری اسلامی" گشته بودند، رفته رفته تصمیم گرفتند که خود را بسوی یکی از بزرگترین نیروهای ضد حزب، یعنی لیبرالیسم بکشانند و لیبرالیسم فرصت طلب هم از این موقعیت کمال استفاده را نمود تا بدینوسیله حاکمیت خویش را تثبیت کند. طرح مسئله، چماق و چماقنداری از جانب این نیرو همزمان با وقایع امجدیمونست دادن چماقنداری به نیروهای ارتجاعی و متقابلاً "افشای شعارهای آیت که اوج تضاد میان ارتجاع و لیبرالیسم را گزساند، باعث گردید که مجاهدین شدیداً به این نیرو نزدیک شوند و حتی شعار جبهه و وحدت از جانب لیبرالیسم سر داده شود که مشخصاً "منظور از جبهه و وحدت، وحدت کلیه نیروهای ضد ارتجاع بوده و دقیقاً همین حرکت

عصیان توده ای را خنثی سازد چرا که بیگاری یکی از زمینه های عمیق برای ایجاد انقلاب است.

سرمایه داری در جهت مقابله با این معضل، دو کار را به انجام می رساند. یکی اینکه تولیدات داخلی کشورهای تحت سلطه را در اختیار خود قرار دهد و پس از آن اقتصاد این کشورها را به تکیه محصولات میل سازد مثلاً "تمام الجزایر را انگور و تمام ویتنام را کاشوچو و تمام ایران را نفت و ... کرده و دو جانبه سود می برد. یعنی هم از مواد خام موجود در کشور استفاده کرده و هم از نیروی کار اینان استفاده می کند و نهایتاً "از بروز عصیان به علت بیگاری که باعث عمل از راههای دیگر برای سرمایه داری در جهت مقابله با بیگاری در کشورهای تحت سلطه بهره می گیرد، در نهاد های توزیع و فروش و در خدمت تولیدات خویش است تا هم تولیدات را به مصرف برساند و هم از بروز بیگاری جلوگیری کند. دانه داران و توزیع کنندگان مصرفی چنین نهادهایی هستند و زائیده مستقیم سرمایه داری وابسته میباشند.

دولت برای مقابله با این گونه نهادها، قبل از هر چیز باید با سرمایه داری وابسته مقابله کند چرا که دانه داری معلول سرمایه داری وابسته است. حرکتی را برای ایجاد نهاد های توزیع کننده اصولی آغاز نماید و این امر زمانی انجام شدنی خواهد بود که خود روی یک شکل از گام های اولیه پیمان گرفته شده و تولیدات داخلی را بدون تکیه بر دلالان و سلفه خورای بدست مصرف کننده برساند. چه بازمانده دلالان وجود داشته باشند یا نباشند. قیمت تولیدات آنچنان بالا خواهد رفت که هم تولید کننده و هم مصرف کننده را به ستوه خواهد آورد و توزیع داخلی روز بروز کاهش خواهد یافت. لذا توزیع نامناسب، بهترین روش برای رشد دلالان و نابود کننده تولید داخلی و زمینه ترکانازی هر چه بیشتر سرمایه داری جهانی است تا برای کشتن خصم خلا قیمت توده های جهان تحت سلطه و افزایش صادرات خود به اینگونه کشورها و جانشین ساختن تولید خارجی به جای تولید داخلی و ایجاد بیگاری های آشکار و پنهان وارد صنعت عمل شود.

و از اینروست که دانه داران به روشی آید تا از طریق توزیع کالا های سرمایه داری، امرار معاش کنند اما شافل از اینکه با این عمل، تولیدات داخلی نابود میشوند. چه هنگامیکه سیگار وینستون در کنار سیگار اشتوترا در می خورد و یا شلوار لی کنار شلوار های داخلی گذاشته شود، بیشک احساس خرابی خریدار بیشتری خواهند داشت. کسی، سویی تولید داخلی نخواهد آمد و بدین طریق اقتصاد کشور رو به نابودی می رود و زمینه برای فعالیت قاچاقچیان اجناس خارجی باز می گردد. این است که باید در ظل مبارزه با سرمایه داری وابسته اقدام به جمع آوری دانه داری نمود. باید که در هر کشور با رشد دادن تولید داخلی، کار ایجاد نمود که اگر این برادر بکار شد، زمینه جذب آنها موجود باشد و اما در کوتاه مدت دولت باید که از طریق امان جلوگیری کرده و توزیع گسترده ای شان را در خدمت تولید داخلی قرار دهد. به چه ترتیب است می تواند از تفرق این توزیع کنندگان

رشد دانه داری و پیمان کردن بساط در گوشه و کنار خیابانها از پس از انقلاب چندین برابر شده و یا شاید بتوان گفت که اساساً پس از سقوط رژیم شاه بوجود آمده است. چرا که در زمان او، کسی را برای چنین کارهایی نبود و اگر هم انجام میداد، اندک سرمایه اش مورد تهاجم واقع شده و نابود می گردید. در هر حال آنچه مسلم است اینکه رشد سریع دانه داری به رشد روز افزون بیگاری وابسته است. چه آن کسانی که در جریان انقلاب کار و کسب خویش را از دست داده اند و چه افرادی که با گرفتن مدرک اعم از دیپلم و لیسانس کاری نیافته اند، همگی اقدام به زدن دانه ای کرده و از آن استفاده نموده اند.

دانه داران بنابراین از توزیع کنندگان خرده پورزوی غیر مرفه که ابزار توزیع از آن خودشان است و با یک خرده سرمایه زندگی می کنند. این توزیع کنندگان معمولاً "دو دسته هستند یک دسته آنانی که بر مبنای تولید داخلی توزیع می کنند، دسته دیگر آنهایی که بر مبنای واردات توزیع می کنند، بنابراین توزیع کنندگان دو دسته هستند، توزیع کنندگان تولیدی و توزیع کنندگان مصرفی.

توزیع کنندگان تولیدی در رابطه با سرمایه داری وابسته نبوده و صورتی مستقل دارند، یعنی تکیه آنها بر تولیدات داخلی است و تنها این تولیدات را به فروش می رسانند، بعنوان مثال فروشندگان سبزه در گوشه و کنار خیابانها، اما این توزیع کنندگان نهادی "رشدشان در گرو سرمایه داری وابسته است، زیرا به مراتبی که زندگی شهرنشینی در صورت غیر اصولی رشد می کند، ایشان نیز افزایش می یابند. علت رشد ایشان نیز در آنست که هموارات بزرگ توشن شهر نیاز مردم برای یک سری کالا ها افزایش می یابد، بعنوان نمونه اگر شهر تهران را در نظر بگیریم دیگر بازاری که در جنوب تهران وجود دارد تکافوی شهر چهار میلیون را نمی کند. لذا بازارهای سیار ایجاد می شود و در اینطور و آنطرف دانه داران بچشم می خورند. گرچه ممکن است در میان مواد این توزیع کنندگان، تولید وارداتی هم چون پرتقال لبنانی هم باشد، اما بطور کلی توزیع این دسته بر مبنای تولیدات داخلی است و چنین نمونه هایی کمتر دیده میشود.

دسته دیگر توزیع کنندگان مصرفی هستند که رشد این گروه دقیقاً "و مشخصاً" بر اساس سرمایه داری وابسته است سرمایه داری برای کسب سود هر چه بیشتر دست به تولید بدون پشتوانه نیازهای انسانی می زند و سعی می کند برای مصرف کالا های بی پشتوانه خویش، نیاز کاذب بیافریند و برای اینکه کالا های خویش را در کشورهای تحت سلطه بفروشد برساند و برای آنها بازار ایجاد نماید، مجبور است نهاد های خلاق این کشورها را نابود ساخته و بجای تولیدات داخلی، تولیدات خود را غالب کند و به مراتبی که تولید نابود می شود و نهاد های خلاق از بین می روند، بیگاری افزایش یافته و بر خیل بیگاران افزوده می گردد. اما خود به خوبی میداند که افزایش بیگاری با عصیان و انقلاب توده مسا همراه است و لذا است که باید بطریقی کاذب این بیگاری و بالطبع

توانست، از یکسو بعنوان یک حربه، استعماری استفاده کند و از سوی دیگر بازار مصرف کلان تولید کند و این سلاح "استعماری" سرمایه‌داری را برای اولین بار دامنگیر زنان نمود و "فرویدیسیم" پدید آمد. بود که این عدم اخلاق را در استخدام بورژوازی در می‌آورد و از زن عروسی می‌ساخت که یکبار در عرض ده سال در ایران، مصرف لوازم آرایش پانصد برابر شود، که البته این میزان مصرف متعلق به چهارده سال پیش است و اگر افزایش لوازم آرایش را بصورت تصاعد هندسی از چهارده سال پیش به این طرف حساب کنیم، مقزمان به دوران خواهد افتاد!

بغیر از مسئله استعمار و استفاده عروسی کردن از زن در جوامع تحت سلطه پس از جنگ جهانی دوم، سلاح دیگری که زن را به گودال ابتذال و انحطاط و انحراف کشانید، بد دفاع کردن نیروهای مذهبی سنتی و ارتجاعی در داخل بود. برآستی چرا زنان ایران فوج فوج به اردوگاه استعمار پناه می‌بردند و تحت تاثیر شعار آزادی‌های پست جنسی و تشییع زیباترین‌های ممنوعی که غرب به آنها ارائه میداد، قرار می‌گرفتند؟ آیا خبر از این است که طرفداران و پاسداران مذهب سنتی بنام اسلام بوقی را از آزادی‌های اجتماعی و حقوق انسانی و درس و مدرسه و علم و بالا بردن سطح فرهنگ محروم کرده بودند و آنچنان او را در چادر و چاقچور و پیچه پنهان ساخته بودند که حتی از چشم آفتاب نیز دور مانده بود؟ آیا تقوا و عفت زن مثلاً "در گنج صندوق خانه" و توسط چادر و چاقچور صیانت میشد؟

و اینها زمینه‌های مناسبی برای ورود استعمار نو بود، تا در لوای چهره زیبای آزادی بفرهم کردن بستر مناسب برای نشان دادن علت‌های وجودی و آزاد ساختن زن از بندها و ریشه‌های استعمار کهنه، وارد شود و از او سلاح مناسبی برای تیر به مقاصد خویش بسازد. بنابراین تردیدی نیست که ضرباتی را که زن ما از دشمن داخلی یعنی مرتجعین و پاسداران مذهب سنتی و خرافه می‌خورد، به مراتب عمیق تر و گزری تر از ضربات دشمن خارجی بود، زیرا که پناه بردن زن بدامن استعمار از ترس ننگ داشته شدن در خانه و ماندن در حجابهای خشک و متعجر، او را بسوی دشمن خارجی می‌کشاند تا گرسنگی او را توسط دانه‌های زهرآلود و کاذب خویش اشباع کند.

آری این دشمن داخلی بودند که با دفاع کردن از مذهب و از حجاب، حتی حقوق متعالی را که اسلام برای زن شناخته بود، از او سلب کردند و او را با دست خویش به جهنم "خرفه" فرستادند و از زن سنتی، عروسکهای جدید و رنگ شده به جاوه تبدیل دادند. اما باید متذکر گردید که زن ما به مرزایی که گذر نکرده، سنتهای ارتجاعی حاکم بر روح و اندیشه اجتماع و شعارهای قانونی و وارداتی زیبا که در پشت ظاهر فریبنده شان، چهره کوره و ضد انسانی و ضد زن متعالی داشتند، می‌شکست و خود را از گداز هر دو آزاد می‌کرد و بعنوان یک چهره مبارز و انسانی در کنار مرد و دوشادوش او حرکت می‌نمود و هم‌رمز و هم‌راه او دست به مبارزه می‌زد و یا با او به تولید می‌پرداخت. شکست‌های انقلاب اخیر، در مبارزات مسلحانه، در تشکیل تشکلات، در گنج جای

پدیده دکه داری معلول بیکاری پس از انقلاب

و دکه داران معانعت بعمل آورد؟ بیگمان از راه جمع کردن این افراد در فروشگاههای بزرگ‌های یادن آنان برای ایجاد نمودن شیرو و سپس قرار دادن تولید داخلی در اختیار آنها برای توزیع میان مصرف کنندگان، در غیر اینصورت مقابله کردن با دکه داران که اکثر "از انتشار پائین جامعه هستند و از روی ناچاری و بیکاری به این طریق متوسل شده‌اند، آنهم توسط زور و جفا، مسئله ای را حل نخواهد کرد و جز اینکه برقشراپوزیسیون بیافزاید کار دیگری انجام نخواهد داد و دکه داران را نیز برآپوزیسیون قبلی یعنی طرفداران موسیقی، مشروب، بی‌حجابی و... خواهد افزود، البته ذکر این نکته بدان معنا نیست که آپوزیسیون صورتی اصولی دارد و یا اینکه ما با آن موافقیم، بلکه حکایت از آن می‌کند که چنین عملکردهایی ضررشان بیشتر از منفعتشان بوده و ناراضیان را بیگونه‌ای غیر صحیح افزایش خواهد داد. از اینگونه کارها، یعنی دکه داران و فروشندگان کنار خیابانی را با چوب و باطوم تارو مار کردن، رژیم شاه هم انجام میداد و موفق تر هم بود، زیرا که توانسته بود این پدیده هارا نابود کند، اما آیا کارش اصولی بود؟

مسئله دیگری که باید بدان پرداخت، غرض هیئت حاکمه از جمع آوری دکه‌ها و مقابله با پدیده دکه داری است. یعنی این عملکرد دولت موجب میشود سوالی در ذهن ترسیم گردد، که آیا برآستی تنها غرض هیئت حاکمه از جمع آوری دکه‌ها و سرکشی در قبال آنان، مقابله کردن با توزیع مصرفی و ضربه زدن به سرمایه داری وابسته است؟ یا اینکه برای زیبا سازی شهر احتیاج به برچیدن دکه‌ها دارد؟ (۱) اقتصاد در شماره ۲۳

زن و مسئله حجاب

منابع بگو و بگویند جهان تحت سلطه باقی نماند و از طرف دیگر توسط استفاده از او بعنوان یک حربه، تبلیغاتی و عوض کردن تیپ و چهره اش از صورت متقدم به متعجر، میزان مصرف را در این جوامع تا آنجا که می‌تواند بالا برد!

اما چرا جنگ جهانی دوم را بعنوان نقطه عطفی در عوض شدن چهره زن از قالبهای موروئی قدیم به قالبهای وارداتی جدیدتر تقسیم آعلت آنست که جنگ جهانی دوم گذشته از جنایات و قتلها و کشت و کشتارهای فراوان که در موردش بسیار سخن گفته‌اند و شنیده‌ایم، یک میراث دیگر نیز بر جای گذاشت که از این میراث قالبها "سخن رانده نمی‌شود و مطرح نشده باقی مانده است و آن شکست اخلاقی، بخصوص در همین ما و در میان خلق ماست. و شکست اخلاق عمده‌ترین زمینه ساز ایجاد شدن چنین "فرویدیسیم" است که خود بهترین بستر را برای ایجاد بازار مصرفی در جهت منافع و خواسته های بورژوازی، مهیا ساخته است. زیرا بورژوازی بر اساس نیاز و احتیاجات انسان تولید نمی‌کند، بلکه تولید می‌کند تا به مصرف برساند و از این جا برای خود سود ایجاد نماید. در این رابطه است که استعمار از مسئله شکست اخلاقی

زن و مسئله حجاب:

یادآوری و سخن گفتن و تحسین بسیار است.

تا اینکه پس از کشف حجاب رضاخان و شکست اخلاق پس از جنگ جهانی دوم و کثافت و پوچی و عیسی زن عروسی در نظام شاهنشاهی، انقلاب فرا می‌رسد و بستر مهبایی برای زن ایجاد می‌کند تا در آن رشد و تکامل کند و از او یک انسان متعالی و مومن و "وفادار به اخلاق" بسازد. در تظاهرات و شادوش برادرانش شرکت می‌جوید، در رقصه شهرپرور در کنار پیکر خونین برادرانش، شهید می‌شود، به امید آنکه دیگر زمان مناسب برای رشد زن متعالی بگردد "فاطمه" که نه از جنبه "سنتی‌های قدیم است و نه از لشکر عروسیهای جدید، قرار سیده است. اما دیری نمی‌گذرد که بار دیگر با حاکمیت ارتجاع، مذهب سنتی قدیم با کمی تغییر و تحول به عرصه تاخت و تاز می‌آید و بعثت اینکه انقلاب از پشیمانیه یک تئوری بارور مکتبی برخوردار نبوده است، بار دیگر زن در همان قالبهای گذشته می‌ماند و این خیل مستضعف همچنان از عدم خودآگاهی رنج می‌برد و هم چون مردان، آلت دستی برای ارتجاع می‌گردد که با یک شاره او به خوابانها بریزد و نیروهای صادق و مردمی را به زیر حمله بگیرد.

همزبانی کنونی، بعثت عدم قابلیت و توانایی استمرار یک مبارزه ضد امپریالیستی، ناچار گردید که دست به استفاده از یک سلسله پارامترها و سلاخهای بیخودی و با سمه ای بزند و برای اینکه تداوم انقلاب برانشان دهد و ذهن توده ها را بخود معطوف دارد، به مقابله کردن غیر اصولی با موسیقی، مسکرات، مخدرات و سرانجام زنان بی حجاب بهره دارد. اما غافل از آنکه، این عملکرد او رفته رفته تلاشی است در جهت رشد هر چه بیشتر موسیقی مبتذل، میزان استفاده از مواد مخدر و مسکرات و بی حجابی و فحشا در میان زنان.

الیه شایسته لازم به تاکید و تذکر نباشد که طرح این مطالب نشان دهنده آن نیست که ما بایی حجابی موافقیم یا استفاده از موسیقی مبتذل و مسکرات و مخدرات را جایز می‌شماریم، نه ابتدا، بلکه ملاک ما در اینجا، برخورد اصولی با این منکرات است، بفاین مفهوم که برای برخورد با مسائل اجتماعی، معمولاً دو روش وجود دارد، یکی روش مقابله منفی و دیگری روش مقابله مثبت.

مقابله منفی تلاشی است برای نابودی و نفی یک پدیده، در حالیکه مقابله مثبت عبارتست از مطرح کردن پدیده متعالی تر و زیباتر در کنار پدیده زشت قدیم. بعنوان نمونه برخورد رضاخان با مسئله حجاب و چادر، یک برخورد منفی است. زیرا یگانه تمام نیروهایش را برای نفی و نابودی پدیده حجاب و قیچی کردن چادر بسوی می‌کند و هم چنین مقابله همزبانی کنونی نیز با بی حجابی و... یک مقابله منفی است و لذا به مصداق مثل معروف، "لایان حریص علی ما منع، انسان را هر چه تر خواهد کرد و بیش از آنکه ره آورد خوبی داشته باشد، نتیجه ای منفی خواهد داد.

برخورد منفی، خوب حمله کردن است و برخورد مثبت بد

دفاع کردن، پس هر دو "حمله" هستند اما در دو جنبه یکی منفی و دیگری مثبت. و تاریخ و تجربیات بشر نشان داده اند که بد دفاع کردن موفقیتی بیشتر از خوب حمله کردن داشته است. بنابراین مبارزه منفی با یک سلسله پارامترهای اجتماعی هم چون بی حجابی زنان، تلاش هر چه بیشتری است در جهت سوق دادن آنان بسوی فحشا و بی عفتی و چیزی را جز بی برنامه گی و عدم مبارزه ضد امپریالیستی ثابت نمی‌کند. مگر جز این است که پس از قطع موسیقی از رادیو و تلویزیون و نبودن موسیقی اصیل و جایگزینی موسیقی گذشته با برخی سرودهای تنوع آور، ناگهان بازار مصرف موسیقی مبتذل کوچه و بازاری را چندین برابر کرده است! مسئله حجاب هم به همین ترتیب است، چرا که بیگانه زمان نا آگاه ما را بسوی شعارهای آبکی بخشنه و به پیروی از او جامعه سیاه به تن می‌کنند.

لذا تودیدی نیست که در جامعه ای که نظام سرمایه داری وابسته حاکم است، این چنین راه آوردهایی را نیز با خود دارد، باید که اولاً "در جهت نفی سیستم سرمایه داری وابسته از طریق یک مبارزه ضد امپریالیستی اصیل، فرهنگ استثمارگر را از چهره اجتماع زدود و همگام با آن، با یک مبارزه مکتبی اصیل بر مبنای اسلام تطبیقی، زنان را بسوی یک فرهنگ متعالی و ارزش زا هدایت کرد، تا دیگر سرمایه داری نتواند از او بتواند سلاحی در جهت تشویق انسانها به مصرف بیشتر و رکود و جمود جوامع استفاده کند. تا زمانی که ارتجاع بخواند زن را در چار چوب تنگ مذهب سنتی گرفتار کند، اگر او به زور و اجبار هم حجاب را به او بقبولاند، وی فحشا را در زیر چادر ادامه خواهد داد. بنابراین، تنها و تنها راه مقابله با فرهنگ استثمارگری که جامعه زنان ما را در بر گرفته است، یک برخورد مثبت، یعنی رشد خود آگاهی زن و نشان دادن نمونه های متعالی هم چون فاطمه و او را در جهت یک زن مکتبی شکل دادن است، تا خود حجاب را انتخاب کند و بقول بزرگ مردی چون قانون، حجاب زن بعنوان مبارزه ای علیه استثمار بکار برده شود.

"و السلام"

انقلاب اداری گاهی بسوی شکست بوروکراسی یا ارضای انحصار طلبی های ارتجاع؟!

و ساواکی ها و نیروهای وابسته به رژیم سابق، هیچگونه ترسی ندارند، زیرا از آغاز به آنان ضربات اساسی نخورده است و همواره مرفقی ها مورد حمله قرار داشته اند.

آری، ارتجاعی که در انقلاب فرهنگی شکست خورده بود، این بار با تجهیز بسیار، شعار انقلاب اداری را هنوز از دهان رهبر انقلاب بیرون نیامده، قاپید و فرا "عملیات خود را آغاز نمود. هم مجاهدین را به باد حمله گرفت و هم بنی صدر را بگونه ای که اکنون از بنی صدر نه اسمی است و نه پساد و همین موضوع بیانگر منزوی شدن او در صحنه سیاست و قدرت است.

این است بی گیری انقلاب اداری در دستگاه رهبری، نه برای مردم و شکستن سیستم بوروکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی که برای تقسیم قدرت و ارضای انحصار طلبی ها.

"و السلام"

تحلیلی از اوضاع کشاورزی ایران، در ضعیف کنونی و چگونگی حل معضلات آن

چگونگی موضع گیری در مقابل مسائل اقتصادی

در شرایطی که جهل و ناآگاهی بر افکار مردم حاکم می باشد، نیروهای فرصت طلب دست از آستین در آورده و با تبلیغات مسموم خویش کجی ها و انحرافات را راست، و صحیح را غلط در نظر مردم مجسم می سازند تا بتوانند غرائز خویش را ارضا نمایند. از آن جمله است مسئله موضع گیری نیروهای مرفعی مذهبی در قبال مسائل اقتصادی که از سوی هیئت حاکمه این موضع گیری با پرچمهای مختلفی مطرود اعلام گشته. در اینجا باید تذکر داد که در نظر گرفتن اقتصاد به عنوان یک اصل اساسی و مهم و موضع گیری طبقاتی بعنوان اولین موضع گیری در رابطه با استقلال حقیقی کشور مطرح می باشد. زیرا که استقلال حقیقی ما از هر قدرتها تنها در سایه استقلال اقتصادی میتواند یک استقلال اصولی و پر دوام باشد، استقلال فرهنگی و استقلال سیاسی هر ملتی در گرو استقلال اقتصادی وی است. بنابراین توجه به اقتصاد بعنوان یک اصل اساسی در مبارزه ضد امپریالیستی ناشی از تاکتیکهایی است که دشمن جهت تسلط بر ما بکار میگیرد.

بدون شک بزرگترین هدف کشورهای سلطه گراز مسخ فرهنگ و تعدیل سایر ملل آن است که از آنها حیوانات مصرف کننده بی اراده ای بسازند تا در بازارهای مصرفی ایجاد شده بتوانند کالاهای بنجل خویش را بفروش برسانند و با وابسته نمودن مردم کشورهای تحت سلطه، حاکمیت بدون چون و چرای خویش را مستقر و تداوم بخشند. بنابراین در صورتیکه ما معتقد به یک مبارزه ضد امپریالیستی اصولی باشیم (نه شعاری) باید منافذ نفوذ او را شتخیص داده و با نابودی این منافذ، بشدت با حضور امپریالیسم در کشورمان مبارزه نمائیم. همانطور که ذکر شد استقلال فرهنگی و کشوری ملل تحت سلطه ابتدا با تخریب سیستم اقتصادی آنها و وابسته نمودنشان انجام میپذیرد.

بنابراین واضح است که برای کسب استقلال فرهنگی و کشوری نیز باید قبل از هر چیز با استقلال اقتصادی اندیشید و جهت تحقق این امر مهم نیز مبارزه ای ضد استثماری در جهت پاره نمودن زنجیرهای اقتدار و سلطه امپریالیسم بر اقتصاد ما، از واجبات اولیه بشمار میرود.

بدین لحاظ است که ما مبارزه ضد استثماری و اصولاً توجه به مسائل اقتصادی را اولین گام در جهت کسب استقلال حقیقی میدانیم. حال مغزهای کوتاه اندیش که توانائی و کوشش تحلیل مسایل را ندارند و تنها به منظور ارضاء غرایز خویش بر کرسی قدرت تکیه زده اند، این گونه برخورد و موضع گیری را با مارکهای مختلف رد مینمایند، و حتماً برخورد

رقمبستی خود را با مسائل اقتصادی، برخورد صحیح و حساب شده میدانند! بنابراین مطرح نمودن یک مبارزه ضد استثماری و موضع گیری طبقاتی به هیچ وجه به معنای آن نیست که مثلاً ما بر اساس ماتریالیسم تاریخی میاندیشیم و موضع میگیریم و یا اینکه صرفاً اقتصاد را زیر بنایمان دانیم، بلکه چون معتقدیم که استثمار اولین پارامتری بوده که بنفوذ کشورهای سلطه گر کمک کرده برای مقابله با آنها نیز باید مبارزه ضد استثماری را پیش گیریم.

در اینجا باید گفت که مقابله اصولی با مسائل اقتصادی در یک مبارزه ضد امپریالیستی، با مطرح ساختن چند شعار انجام نمیدهد و این گونه برخورد ها نشان دهنده مقابله با مسائل اقتصادی از موضع راست گرایانه می باشد. اگر کسی به استقلال حقیقی کشور می اندیشد و سودای مبارزه ضد امپریالیستی در سر دارد، در این شرایط باید یک مبارزه ضد استثماری تمام عیار را در پیش گیرد.

همچنین هنگامیکه ما دیدگاههای خودمان را پیرامون مسائل مربوط به تولید، توزیع و مصرف بیان مینمائیم سرو صدای کرسی نشینان حکومت گوش را کر مینماید که و اسلاما، و اقرآنا، اسلام از دست رفت و ... در اینجا باید توضیح داد که این نوع برخورد با جریانات فکری، همه ناشی از بر خورد دگماترسمی با اسلام می باشد و یا هنگامیکه ما واژه - سوسیالیسم در مسائل اقتصادی را بکار میبریم، این موضوع بخاطر آنست که معادل فارسی آن که "عدالت اجتماعی" می باشد، از طرف گروه ها و دسته های مختلف و در موارد بسیار گوناگون و

برای بیان نقطه نظرهای بسیار متفاوت بکار برده شده و همه قشرها نیز دم از عدالت اجتماعی میزنند و آنچه را هم که نمی شناسند همان عدالت اجتماعی می باشد! بنابراین واژه عدالت اجتماعی امروزه بخاطر سوء استفاده های بسیار زیادی که از آن شد، محتوی و مفهوم اصلی و حقیقی خویش را در نظر مردم از دست داد، لذا هنگامیکه ما هم واژه عدالت اجتماعی را بکار ببریم، دقیقاً روشن نیست که چه میگوئیم و منظورمان چیست، هنگامیکه این واژه کشف و توان بیان اصول اعتقادیمان را از دست داده و واژه دیگری هم نداریم که بیانگر مفهیم مورد نظرمان باشد، لذا واژه سوسیالیسم را بکار میبریم تا از ایجاد شبهه ای که با بکار بردن واژه عدالت اجتماعی در سطح افکار و اندیشه ها ایجاد میشود جلوگیری کرده باشیم. نظیر این مسئله عبارتست از "حقوق حقه فلسطینیها"، عسرفات میگویند، امروزه همه دم از حقوق حقه فلسطینیها میزنند، ملک حسین، ملک جمال، سادات و ... همه میگویند باید حقوق حقه فلسطینیها - بآنها باز گردانده شود، اما ما هنوز نفهمیده ایم که این

* بروشنی واضح است که این پست و مقام و ... هدفای می باشد که با مطرح شدن اسلام و قرآن حقیقی از بین میرود نه خود اسلام و قرآن.

کشاوری...

حقوق حقه فلسطینیها چیست؟ بنابراین گاهی واژه هلسا و کلمات و عبارات را چنان مسخ و از محتوی تهی مینمایند که بکار بردن آنها نه تنها مسئله ای را روشن و واضح نمی سازد بلکه مردم را بیشتر در شبهه و سرگردانی غرق مینمایند، در این حالت است که با بکار گرفته واژه های دیگری باید مقصود خود را بیان نمود، بکار بردن واژه سوسیالیسم برای پرهیز از کلی گوئی و مشخص نمودن مرز بندیهای دقیق نقطه نظرهای اسلامیان می باشد و آنها که بکار بردن این واژه را مارکسیستی میدانند نه معنی سوسیالیسم را فهمیده اند و نه مارکسیسم را و نه حتی اسلام را.

اکنون ببینیم آیا میتوان روابط سوسیالیستی را روابطی اسلامی دانست یا اینکه نه، این روابط یک سلسله روابط التقاطی می باشد.

در اینجا باید گفت اسلام یک مکتب است، و یک مکتب همیشه "ان السدین عند الله الاسلام" (۱۹ عمران) مکتبی که میخواهد برای همیشه و در همه زمانها راهبر انسانها باشد، بهیچ وجه خود را در چهار چوب یک سلسله قوانین متغیر محدود نمینماید. اگر مکتبی امروز قوانینی ارائه نماید، فردا که همراه تحول اجتماع و شیوه تولید اوضاع اجتماعی تغییر نمود و آن قوانین کهنه شدند، مکتب هم کهنه میشود و دیگر بدرد امروز و فردا نخواهد خورد بنابراین اسلام چون مکتب همیشگی است، قوانین اقتصادی ارائه نمیدهد، زیرا که قوانین اقتصادی همکار با قوانین اجتماعی و تحول شیوه و رشد ابزار تولید تحول و تغییر پیدا مینماید، از زمان پیامبر تاکنون را اگر در نظر بگیریم، شیوه و ابزار تولید به چه میزان تغییر یافته اند. اگر در قرآن قوانین اقتصادی، مخصوص زمان پیامبر بیان شده بود، امروز نه تنها دیگر آن قوانین موردی نداشتند بلکه قرآن و اسلام هم کهنه شده بودند. ولیکن مکتبی که همیشگی است و اصول ثابتی را بیان مینماید و اصول متغیر را در کادر اصول ثابت و هم پای تحولات اجتماعی شکل میدهد، در

این رابطه از آنجا که قوانین اقتصادی درباره تولید توزیع و مصرف مسائلی زمانی هستند که هم پای تحول شیوه تولید و ... تغییر و تحول مینمایند و اگر قرآن درباره این مسائل نظری ارائه دهد فردا نظرش کهنه میشود بنابراین درباره مسائل فوق قانونی ارائه نمی نماید بلکه اصل ثابتی را بیان مینماید و آنهم "موضع ضد استثماری" است، اگر ما این موضع قرآن و اسلام را بعنوان یک اصل ثابت و ثابت تغییر درک نمودیم و متوجه شدیم که در مسائل اقتصادی، اسلام مخالف با استثمار است (که در این باره همه متفق القولند که اسلام موضع ضد استثماری دارد) حال باید ببینیم در شرایط ویژه اجتماعی امروز ما (و جوامع دیگر در شرایط ویژه خودشان و نسلهای آینده نیز در اوضاع و احوال مربوط

به خودشان) بر اساس چه پارامترهایی استثمار انجام میشود، استثمار چگونه انجام میپذیرد و خلاصه مسئله استثمار را کاملاً تحلیل نمائیم، سپس برای مبارزه با استثمار (که موضع قرآن در مسائل اقتصادی است) قوانین ضد استثماری وضع نمائیم، این قوانین ضد استثماری که با آنها از بهره کشی و فقر و رنج و محرومیت و ... جلوگیری میشود، چون همان موضع ضد استثماری قرآن را تحقق می بخشد، پس قوانین اقتصادی مورد نظر قرآن در زمان ما و شرایط ما میباشد و فردا که شکل استثمار عوض شد این قوانین که ما وضع کرده ایم دیگر بدرد نمی خورند ولی موضع ضد استثماری قرآن ثابت و پا برجاست، پس باید در آن شرایط نیز نشست و قوانین ضد استثماری مخصوص آن شرایط ویژه را وضع نمود. در این حال این قوانین میشوند قوانین اقتصادی مورد نظر قرآن در آن شرایط ویژه، بنابراین قوانین عوض شده اند اما موضع ضد استثماری ثابت قرآن تغییری ننموده است و تا ابد نیز قرآن در هیچ شرایطی استثمار را نمی پذیرد. همیشگی بودن قرآن به همین دلیل میباشد. درک موضع ضد استثماری قرآن و تحلیل شیوه های استثمار و وضع قوانین ضد استثماری در شرایط مختلف از وظایف مجتهدین میباشد و این کار را اجتهاد می نامند. بنابراین مجتهدین کسانی هستند که هم پای تحول اوضاع اجتماعی که شکل و شیوه استثمار عوض میشود، قوانین تازه ای برای مبارزه با استثمار وضع و تدوین نمایند و در شرایط پیچیده اقتصاد بین المللی، مرزهای اقتصادی اسلام را دقیقاً و عمیقاً حفظ و حراست نمایند. درباره تولید و سایر مسائل اقتصادی نیز به همین ترتیب است که باید ببینیم آیا مکتب از کدام طبقه حمایت می کند، از زارع یا از مالک، اگر اسلام میگوید الزرع للزارع پس باید قوانینی وضع نمائیم که این موضع مکتب تحقق یابد، و قوانینی که این موضع اسلام را تحقق بخشد همان قوانین اقتصادی مورد نظر قرآن در امر تولید در شرایط ما میباشد.

اما اگر مشاهده مینمائیم که در شرایط فعلی میخواهند قوانین دوران شیخ مرتضی انصاری را پیاده نمایند واضح است که چه فجایعی رخ خواهد داد! انعام ثلاثه و غلات اربعه که زمانی بر اساس آنها برخی از قوانین اقتصادی وضع و اجرا میشدند، امروز مایملک ناچیز محرومترین اقشار جامعه یعنی کشاورزان را تشکیل میدهد. بنابراین با این قوانین باید به سراغ این زحمتکشان محروم رفت و مثلاً سرمایه داران و کالج نشین ها را به حال خود رها نمود، زیرا که انعام ثلاثه و غلات اربعه ندارند!!

در این قوانین که عدول رعایت اصل است (که مفهومش در مسائل اقتصادی در فرق مطرح شد) در قوانین اقتصادی چه فجایع هولناکی را بار می آورند و با عدا فاجعه انداز در دانشگاه و بازار می شود. و متأسفانه مجتهدین ما تاکنون جز با مسموم نمودن رساله عملیه شیخ مرتضی انصاری (که مربوط به دوران قبل از انقلاب صنعتی میباشد) با بهره خویش کار بیشتری انجام نداده اند.

کشاورزی

بنابراین باید "قانون" و "موضع" را از یکدیگر تفکیک نماییم تا موفق به شناخت هر کدام بشویم، ما باید از مکتب موضع بخواهیم نه قانون. مکتبی که قانون ارائه دهد مردنی است، در قرآن در هیچ کجا قانون نیامده بلکه موضع خود را در قبال مسائل گوناگون بیان مینماید.

باید این نکته را عمیقاً متوجه بود که "علم" را با پدیده‌های طبیعت اشتباه ننماییم بخاطر عدم توجه به همین مسئله است که ابهامات فراوانی در اطراف مسائل اعتقادی مطرح میشود. مجموعه قوانین حاصل از شناسایی هر پدیده را علم مینماییم، اما خود آن پدیده غیر از این مجموعه میباشد. بنابراین بمیزانی که شناسایی ما از آن پدیده افزایش پیدا می‌کند، علم نیز دستخوش تغییر و تحول میشود، اما خود آن پدیده ثابت و لا یتغیر مانده است. مثلاً "علم نجوم از زمان بطلمیوس تا کنون ۳۶۵ درجه تغییر نموده است، بنابراین این شناسایی ما از کرات و ستاره‌ها و... است که بنام علم نجوم تغییر و تحول یافته نه خود ستاره‌ها و کهکشانها و... صورت فلکی موجود همان است که در زمان بطلمیوس بوده است و هیچ فرق نکرده است و خورشید همان، ماه همان، زمین همان، مدارات به همان ترتیب و غیره. اما شناسایی‌های ما بنام علم تغییر یافته اند و تکامل پیدا کرده اند و در این تغییر و تحولات، قوانین علمی صورت حقیقی و ثابت خود را که در آفرینش جاری است باز می‌یابند. نظیر قوانین نجوم که عصر ما بطور نسبی بیانگر همان اصول حاکم بر حرکت کرات و... میباشد. در این رابطه است که ما باید فرق اسلام و قرآن را بعنوان یک اصل ثابت و لا یتغیر (همچون سایر پدیده‌های طبیعت) با اسلام شناسی بدانیم. قرآن ثابت است و لیکن قرآن شناسی متغیر است، اسلام ثابت است و اسلام شناسی متغیر. بنابراین اگر فردی با گروهی اسلام را از دریچه دیگری مورد شناسایی قرار داد، نمی‌توان به آنها گفت التقاطی، حداقل نمیتوان گفت اسلام شناسی آنها اشتباه است، شما از دریچه انطباق اسلام را مورد شناسایی قرار میدهید و دیگری از دریچه تطبیقی و افرادی از دریچه دیگر، این بخاطر متغیر بودن انسان و متغیر بودن فکر است و این اختلافات حسنه است، آن فی اختلاف علماء امتی حسنه، بنابراین چون فکر متغیر است و دائماً رشد مینماید، شناختها نیز عوض میشوند، قرآن و اسلام نیز همچون یکی از پدیده‌های طبیعت در طول حیات خویش از طرف گروهها، افراد و دسته‌جات مختلف مورد شناسایی قرار گرفته و بمیزانی که انسانها رشد نموده‌اند، شناختشان نیز از این پدیده ثابت افزایش پیدا نموده و پیدا مینماید تا حقیقت قرآن بر پژوهشگران روشن گردد. بنابراین هنگامیکه ما می‌گوئیم مطابق موضع قرآن باید در تولید بر طبقه زحمتکش و در توزیع بر سوسیالیسم تکیه نمود و مصرف باید در گستر تولید و... انجام پذیرد، بلافاصله می‌گویند اینها اسلام را ضایع مینمایند. این قبیل موضع گیریه‌ها نشان میدهد واضعین آنها اصولاً "موضع قرآن و اسلام و روشهای

اجتهاد را درک نکرده‌اند و نفهمیده‌اند تنها اسلام را بلکه سوسیالیسم را و مارکسیسم را هم نفهمیده‌اند و الا میدانستند که بین سوسیالیسم و کمونیسم از زمین تا آسمان فاصله است (رجوع شود به مقالات اقتصادی درباره سوسیالیسم).

بنابراین اگر در هنگام وضع قوانین ضد استثماری جهت تحقق موضع اقتصادی قرآن به همان سوسیالیسم (که دستاورد علمی - اجتماعی انسان جهت رهائی از فقر و رنج و محرومیت و ستم... می‌باشد) رسیدیم باید بگوئیم این قوانین چون سوسیالیستی هستند مطروندن!! و التقاطی!! در این صورت پس با چه قوانینی میخواهیم موضع ضد استثماری قرآن را تحقق بخشیم، با سرمایه داری مستقل!! یا تضاد سرمایه داران جهت پرداخت حقوق مسلم کارگران و کشاورزان! یا حمایت پشتیبانی از سرمایه داران، خویشوار و گرگ صفت! و... بنابراین با وضع یک سلسله قوانین ضد استثماری نه تنها نمیتوانیم موضع قرآن را تحقق بخشیم و فقر و رنج و طبقات را در جامعه از بین ببریم، بلکه استقلال فرهنگی و کشوری خود را هم که در گرو همین موضع ضد استثماری سهفته است، بچنگ خواهیم آورد.

اگر در مسائل اقتصادی مستقل نشویم صحبت از استقلال بوج و خیالیاتی است. عمق و وسعت موضع ضد استثماری قرآن حتی شامل استقلال وطنمان نیز میشود. پس آیا میشود از قرآن و اسلام صحبت نمود و خود را مسلمان دانست اما موضع ضد استثماری قرآن را ندیده گرفت و با استقلال حقیقی کشور نیندیشید. یا ایها الذین آمنوا لم تعقلون ما لا تفعلون... ۲- صرف ای گروه ایمان آورندگان چرا از موری دم میزنید که انجام نمیدهید. اقومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض... ۸۵- بقره ۲- یا بیاره ای از آیات کتاب (که بنفع منافع شماست) ایمان می‌آورید و پاره ای دیگر را (که اجرای آنها بشیر منافع شماست) کافر میشوید.

بنابراین استقلال اقتصادی رکن اصلی و اساسی استقلال حقیقی کشور میباشد. و برای نائل آمدن با استقلال اقتصادی باید تولید، توزیع و مصرف مناسب پرداخت. در این رابطه است که باید سراغ زحمتکشان جامعه که کشاورزان و کارگران میباشند رفت و بر آنها تکیه نمود. این دو طبقه باید همفاز و همگام با هم رشد نمایند و بخود آگاهی برسند در این صورت است که میتوانیم تولید مستقلی داشته باشیم. اما در یک رابطه اهم و مهمی چون کسب استقلال اقتصادی در رابطه با تولید کشاورزی قرار میگیرد و تولید صنعتی باید در استخدام تولید کشاورزی در آید، ابتدا باید کشاورزان و روستاها پرداخت و با احیای روستاها و احیای کشاورزی در مسیر استقلال اقتصادی گام نهاد. تجربه عمیق این جریان، حکومت چند ساله دکتر محمد مصدق می‌باشد. استقلال چند ساله ای که وی توانست کسب نماید در سایه تکیه وی بر کشاورزان و روستاها بود. هر چند که وی نتوانست موضع ضد استثماری را با استقلال کشاورزی درهم آمیزد و اگر موفق شده بود میتوانست

کشاورزی

مسایل گوناگون جامعه راحل نماید و موفق بشود. ولیکن همین تجربه ناقص هم میتواند راهشگای ما برای کسب استقلال اقتصادی و برای رسیدن با استقلال حقیقی باشد.

براساس مطالبی که گذشت و بخاطر اثرات حیاتی و سرنوشت ساز وضع کشاورزی و کشاورزان در استقلال و طمأنین برآن شدیم تا نظرات خود را در باب اصلاح وضع کشاورزی بیان نمائیم. هر چند که قبلاً در مقدمه کتاب تحلیلی از اوضاع استان هرمزگان بزرگان-

نظرات خود را در این باره ابراز داشته ایم، اما در اینجا شیوه های اصولی بارور نمودن کشاورزی و احیای روستاها را مد نظر قرا میدهیم.

قبلاً باید مسئله های اساسی را که در کلیه راههای پیشنهادی ما باید مد نظر داشت مطرح سازیم و آن تکیه اصلی و اساسی بر تولیدات کشاورزی و معیار قرار دادن آنها برای سایر ارگانهای اقتصادی از جمله تولیدات صنعتی و مواد اولیه میباشد. تولیدات صنعتی و مواد اولیه باید در استخدام کشاورزی در آیند، تنها در این صورت است که میتوانیم صاحب زراعت مکانیزه بشویم و با مکانیزه نمودن کشاورزی همراه با ارتقاء سطح فرهنگ زارعین راندمان تولیدات کشاورزی را بالا ببریم.

مشکلات کشاورزی و طرق رویارویی با آنها

۱- استثمار

اساسی ترین مسئله مطرح در کشاورزی کشورهای تحت سلطه از جمله کشور ما، مسئله استثمار میباشد. استثمار شدید و جانفرسای حاکم بر روستاهای وطنمان باعث سکون و رکود کشاورزی و عدم رشد خلاقیتها و استعداد های روستائیان گردیده و میگردد. استثمار در روستاهای وطنمان بیداد میکند و شدت این مسئله پس از رفرم ضد مردمی شاه خائن افزایش یافته، زیرا که قبلاً مالک و باخان بعنوان پشتوانه اقتصادی ده در عملیات عمرانی وزراعی که احتیاج به سرمایه گذاری داشت شرکت می جست، اما پس از رفرم فوق الذکر این قبیل خانها و مالکین روستاها را ترک نمودند. خلأ اقتصادی ناشی از این عزیمت خانها را موسسات و شرکت های دولتی و خصوصی پر کردند. بانکهای مختلف با پرداخت انواع و اقسام ورقهای رنگارنگ، سلف خرها با پیش خرید محصولات زارعیین بهیای بسیار اندک شروع بمکیدن شیره جان زارعیین با شدتی بیشتر از آنچه که مالکان انجام میدادند نمودند و هستی و مایملک آنها را به یغما بردند. امروز اگر سری بروستا های وطنمان بزنیم، در پشت هر خم کوجه های پر از کثافت و فضولات انسانی و دامی، و در دستهای پر از سودای خواهران روستائی (که ناشی از درست کردن تپاله گاوی میباشد) و در چین و چروک پوست صورت برادران روستائیمان، آثار و علائم استثمار هزاران ساله بخوبی چشمگیر و هویداست. استثمار حاکم بر روستاهای وطن ما، استثمار است مضاعف.

اول، استثمار مستقیم - این نوع از استثمار توسط خانها و

مالکان و اربابها مستقیماً انجام میپذیرد و دسترنج زارعیین را به بهای ناچیز غارت و چپاول مینمایند. این دسته از استثمارگران با سیستم کشاورزی دشمنی ندارند و نمیخواهند تولید کشاورزی نابود شود، و حتی گاهی برای بهبود امر کشاورزی سرمایه گذاری نیز مینمایند.

دوم، استثمار غیر مستقیم که توسط هیئتهای حاکمه در رابطه با سرمایه داران بزرگ و امپریالیسم جهانی انجام میپذیرد. امپریالیسم جهانی برای تحت سلطه درآوردن کشورهای دیگر سعی در تخریب سیستم های کشاورزی آنها دارد، لذا این استثمارگران برخلاف دسته اول سعی در تخریب تولید کشاورزی ما دارند، تا از این طریق روستائیان بسوی شهرها مهاجرت نمایند و با در پیش گرفتن زندگی مصرفی، بازار مناسبی برای فروش تولیدات کشاورزی و مصرفی کشورهای متروپل فراهم گردد، تا دیگر امریکا مجبور نباشد در حالیکه هزاران هزار گرسنه هندی و آفریقائی تلف میشوند مازاد تولید خود را بدریا بریزد، بلکه این مازاد تولید را جایگزین تولید نابود شده کشورهای تحت سلطه نماید. سیستم فئودالی حاکم در روستاهای کشورهای اروپائی باعث میشد تا زارعیین مستقیماً تحت استثمار شدند. مالکان درآیند، اما سیستم فلاحتی و یا شیوه تولید ویژه آسیائی باعث شده است تا در روستاهای وطن ما علاوه بر مالکان، قشر خرده مالک نیز پا بگیرند و رشد نمایند که پس از رفرم شاه بر تعداد آنها افزوده گشت و بقشر تبدیل شدند، خرده مالکان و خوش نشینها توسط اربابها و مالکان شدیداً استثمار میشوند. اما در این میان خوش نشینها هم توسط مالکان و هم توسط برخی از خرده مالکان مورد بهره کشی قرار دارند، لذا است که خوش نشینها با شدت زیاد تری استثمار میشوند.

در این قسمت این نکته را هم باید اظهار داشت که در کشور ما چون سیستم فلاحتی جاری بوده نه فئودالیت، لذا فئودالهای بزرگ آنچنانکه در کشورهای اروپائی بوجود آمده اند شکل پیدا نکرده اند، البته در برخی مناطق ایل نشین - یک خان بر تمام هستی و نیستی ایل حاکم بوده است و همه افراد تحت فرمان وی بوده اند، اما در بسیاری از روستاهای وطنمان در کنار مالکان و خوش نشین ها، خرده مالکان نیز وجود داشته اند.

طرق مقابله با استثمار

برای مقابله با استثمار و ریشه کن نمودن آن ابتدا باید شیوه استثمار را در نظر گرفت. همانطور که ذکر شد، روستائیان به دو طریق مستقیم و غیر مستقیم استثمار میشوند.

الف - برای مقابله با استثمار مستقیمی که توسط خانها و مالکان بزرگ بر روستائیان اعمال میشود باید اقدام بتشکیل شوراهای روستائی نمود. اعضاء این شوراها از بین خود آگاه ترین و زحمتکش ترین افراد روستا انتخاب میشوند و کلیه مقدرات روستا را بچنگ میگیرند. این شورا بر اساس موضع گیری قرآن که از طبقه زحمتکش حمایت مینماید، اقدام بتقسیم زمین مالکان

کشاورزی...

بزرگ و افرادی که زمین خود را بایرها نموده‌اند مینماید. با قدرت بخشیدن باین شوراها، شورا عالیترین مرجع تصمیم گیری در روستا خواهد بود و سایر عوامل اجرایی زیر نظر شورا قرار خواهند گرفت. کلیه عوامل تولید زراعی مانند بذر، کود، آب و... توسط شورا و براساس نیاز روستائیان بین آنها تقسیم خواهد شد و مالک و خان و ارباب جایی برای ماندن در روستا نخواهند داشت مگر آنکه همچون یک روستائی عادی و معمولی با در اختیار داشتن قطعه زمینی اقدام بکشت و زرع نمایند. شوراهای روستائی که از بین زحمتکش ترین اقشار روستائی انتخاب میشوند، با درک نیازها و برآورد امکانات و تقسیم عادلانه آنها باعث خواهند شد تا قشر خوش نشین و یا احياناً "اقشار راحت طلب و تنبل و مفتخور در روستاها تشکیل نگردد.

ب- برای مقابله با استثمار غیر مستقیم که توسط هیئت حاکمه و سرمایه داران جهانی انجام میشود، این وظیفه یک دولت مردمی خواهد بود که برای تامین نیازمندیهای عمومی بر تولیدات داخلی تکیه نماید و "اولاً" با پیش خرید نمودن محصولات کشاورزی به بهای واقعی و قرار دادن نهادهای تولیدی مثل کود، بذر و... در اختیار زارعین از آنها پشتیبانی بعمل آورد و ثانیاً "با ممنوع نمودن واردات کالائی که مشابه آنها در داخل تولید میشود ب بازار فروش تولیدات داخلی رونق ببخشد، نه اینکه گندم را به بهائی حدود کیلوئی ۳۰ ریال وارد و حدود کیلوئی ۲۰-۱۸ ریال از روستائی خریداری نماید، بجای اینکه اگر گندم را از زارعین کیلوئی حدود ۳۰-۲۵ ریال خریداری نماید هم روستائی را کمک و از او پشتیبانی نموده و هم خود در سیاست اقتصادی خویش یک گام بکسب استقلال نزدیک گشته است.

۲- خالی بودن روستاها از نیروی کار

در رابطه با رفرمهای ضد مردمی که دستور العمل آن از طرف کشورهای متروپل به حکام خود فروخته در کشورهای تحت سلطه دیکته میشود، باید تولیدات کشاورزی این کشورها نابود شوند و روستائیان بشهرها عزیمت نمایند تا هم بازار مصرف مناسبی برای تولیدات کشورهای متروپل فراهم شود و هم نیروی کار لازم برای صنایع وابسته و مونتاژ تامین گردد و با تاسیس این قبیل صنایع، "بزرگ و لعابی صنعتی هم به سیمای کشور تحت سلطه بزنند، بنابراین جهت اجرای برنامه فوق به تمام سعی و تلاش هیئت های حاکمه در کشورهای تحت سلطه رونق و آبادانی شهرها میباشد، آنهم نه در یک شکل اصولی بلکه در شکل کاذبی که تنها زرق و برق زندگی شهری انگیزه ای شود تا روستائیان بشهرها مهاجرات نمایند. در همین رابطه برنامه با اصطلاح اصلاحات ارضی، همان سیستم نیم بند فلاحی قبلی را هم در هم ریخت و خان یا مالک که پشتوانه اقتصادی برنامه های تولیدی روستا بود بشهر عزیمت و با سرمایه گذاری در صنایع وابسته، به سرمایه دار تبدیل گشت و روستائی را در فقر و رنج و درد خویش رها نمود.

زارع ستم کشیده نیز که از یکطرف زرق و برق زندگی شهری چشمان او را خیره ساخته بود و از طرف دیگر در روستا جز رنج و محرومیت چیز دیگری را نظاره نمیکرد، با فروش مایملک خود بسوی شهر روانه گشت و در کنار شهر در کپرآبادها، جلی آبادها و... مسکن گزید. روستاها هر روز خالی و خالی تر از نیروی فعال و زحمتکش شدند و رونق خود را از دست دادند، روستائی در حاشیه شهر با اندک تلاشی حداقل به آب، برق، حمام، گوشت، نان، میوه و... دسترسی پیدا میکند، در صورتیکه در روستا باید خواب این نعمتها را ببیند. لذا با وجود سختی زندگی در حاشیه شهر، آنرا رها نمی نماید مخصوصاً "که گاه و بیگاه باو وعده خانه هم داده میشود. شهرها بسان غده های سرطانسی رشد نمودند و روستاها ساکت و سرد و خاموش گشتند و شیرازه تولید از هم پاشیده شد.

اکنون، برای احیای کشاورزی، زارعین باید بروستاها عزیمت نمایند، اما با وضعیت موجود این امر غیر ممکنست، زیرا که مزه مزایای زندگی شهری در زیر دندانهای او و درد و رنج و محرومیت حاکم بر روستاها مانع از بازگشت وی بروستا میشوند. پس چه باید کرد؟ باید بروستاها رسید و هرچه سریعتر، روستاها را آباد نمود. از ابتدائی ترین امکانات یعنی جاده شروع نمود و قدم بقدم وضعیت روستاها را تغییر داد. حتی اگر در گوشه ای از کشور چند خانوار روستائی هم زندگی نمایند برای جلوگیری از مهاجرتشان بشهر باید برایشان جاده، آب لوله کشی، برق، رادیو، تلویزیون، حمام، درمانگاه، پزشک، مدرسه، و وسیله حمل و نقل محصول، تعمیرگاه، ماشین آلات زراعی، متخصص کشاورزی و دامداری و... را فراهم ساخت و امکانات تولیدی را توسط شوراهای روستائی بین زارعین تقسیم نمود. در اینصورت است که روستائی خود بخود بروستا عزیمت مینماید و لاغیر. این تنها راه اصولی نجات کشاورزی ما میباشد، باید از همین امروز شروع نمائیم و صداقت خود را بروستائی نشان دهیم. با تشکیل شوراهای روستائی و با تکیه بر نیروی کار خود روستائی بسرعت میتوان بسیاری از امکانات را در اسرع وقت برای روستا فراهم آورد و بقیه را هم در دراز مدت.

در اینصورت، یعنی مراجعت روستائیان بروستا، شهرها از این حالت که محل تجمع اقشار مصرف کننده شده اند در خواهند آمد، شهرهای ما دملهای چرکینی شده اند به پیکر وطنمان که روحیه مصرف گرایی را شدیداً "رشد میدهند و تولیدات ما را می بلعند. تهران حدود ۵۰٪ کل تولیدات ما را می بلعند بدون اینکه خود هیچ تولیدی داشته باشد. باید این دملهای چرکین از پیکر وطن زدوده شوند، و راه علاج آنهم همانطور که ذکر شد تنها در بازسازی روستاهاست، در برپائی شوراهای حقیقی روستائی است، باید روستائی را در بازسازی محیطش بکار گرفت. باید شخصیت نابود شده او را باز سازی نمود، و آنرا رشد داد، تا امروز شخصیت برادران روستائی ما باشکال گوناگون در هم شکسته و خرد شده است، بشکلی که او اصلاً "فکر نکند که او

کشاورزی ...

هم میتواند دارای شخصیتی مستقل باشد. در ابتدا توسط خان مالک و با فتودال او را تحقیر و کوچک مینموده اند و با سرو رویش را با ضربات شلاق نوازش میداده اند. از او محصول بیشتری طلب میکردند و امروز هم توسط سیستم بوروکراتیک و کاغذ بازی بشکل دیگری شخصیتش را بازپچه امیال حیوانی خویش ساخته اند. روستائی هموطن ما برای گرفتن یک امضاء ساده از یک مدیر کل باید ساعتها در جاده های قرون وسطائی خاک بخورد و بشهر آید و پس از ساعتها سرگردانی در شهر و بالاخره یافتن اداره با اصطلاح کشاورزی از دربان دم در اداره تا خود مدیر کل او را تحقیر مینمایند، بشکلی که شخصیتش در زیر نظام حاکم له و لورده گردد. باید شخصیت روستائی را دوباره بازگرداند و رشدش داد. روستائی بسیار بهتر و عمیقتر از صدها درس خوانده شهری مسائل و مشکلات روستای خویش را می شناسد و با راه حل های آنها آشناست. زیرا که او این مشکلات را با کوشش و پوست خویش لمس نموده و ماروش فکر شهری (تازه آنهم متعبدش!) آنها را در کتاب خوانده، لذا باید بخود روستائی بازگشت و او را در جهت بازسازی روستا بکار گرفت. باید با تشکیل شوراهای حقیقی روستائی، کلیه مسایل و مشکلات روستا را این شوراها حل نمایند، مسائل عمرانی، اقتصادی، انتظامات، آبادانی و... همه و همه باید توسط شوراها حل و فصل شود. ژاندارمری باید زیر نظر شورا باشد نه شورا زیر نظر ژاندارمری. روستائی باید احساس کند که در سر نوشت خویش و وطنش سهم است، باید درک نماید که برای کارش ارزش و احترام قائلند، باید متوجه شود کسی از روی ترحم و جلب رضای خدا و ثواب آخرت باو کمک نمی کند، بلکه به شخصیت انسانی او بدیده احترام مینگرد.

اما رژیم کنونی برای روستائیان ما چه کرده است، جز اینکه برای کسب پایگاه و پشتیبان، همان امتیازات زندگی شهری را رونق بیشتری بخشیده و از روستاها غافل مانده؟ و امه های مسکن، ساختمان سازها و اقدامات دیگری از این قبیل همه عامل مهاجرت روستائیان بشهرهاست. براساس تخمیناتی که از پس از انقلاب تاکنون، حدوداً ۱/۵ میلیون نفر جمعیت تهران افزوده شده است!!

فرستادن جوانان بروستاها دردی را دوا نمی نماید، کار صدها جوان را یک کمابین بسیار هم بهتر انجام میدهد، بر خورد های رفاهی نمیتواند مسئله را از عمق حل نماید، شوراهای کنونی روستاها، ارگانی با سمه ای و وابسته اند، هیچ قدرت و اختیاری ندارند، تنها وظیفه آنها هم جلوگیری از نفوذ روستاهاست!! اگر صورت مسئله بهمین شکل باقی بماند ابعاد فاجعه هر روز عمق بیشتری پیدا مینماید.

باید با قدرت بخشیدن به شوراهای حقیقی روستائی، مانع از وابستگی این شوراها به نهادهای بوروکراتیک شهری شد. خود شوراها باید بصورت قدرت تصمیم گیرنده و اجرا کننده درآیند تا روستائی محروم و ستم کشیده برای یک امضاء، روزها و ساعتها وقتش تلف نشود و شخصیت او خراب و زایل نگردد.

بقیه در صفحه ۴

سانسور و مبارزه با ذهنیت خود آگاهی بخش توده ها

سانسور و ریشه های تاریخی آن در ایران:

بنا بر آنچه گفته شد، سانسور بطور کلی در جوامعی مطرح است که بین طبقات حاکم و طبقات محکوم شکاف و خلاء عمیقی وجود داشته باشد و تضادی عمیق بر آن جامعه حاکم باشد و طبقات حاکم جهت جلوگیری از خود آگاهی توده ها و احساس دیالکتیکشان به مبارزه با ذهنیت های خود آگاهی بخش توده ها برخیزند. در جامعه های مثل ایران که پیوسته در زیر سلطه و سیطره پادشاهان جبار و یارژیم های وابسته به اجانب قرار داشته است، نیز این پدیده شوم همواره موجودیت و شخصیت و اصالت مردم ما را مورد حمله و هجوم قرار داده و مانع از رشد و خود آگاهی آنها گشته است، در روزگاران پیش، رژیم های چون سلسله ساسانیان و حتی آنها که به دادخواهی معروفند، پیوسته حاکمیت جبارانه خود را در کمر و دوش و نفی افکار و اندیشه های مخالف سلطه طلبی خویش میدیدند و حتی یک لحظه در قلع و قمع مخالفین و پیشگامان منادی آگاهی و رهائی توده ها از پای نمی نشستند. در دوران ساسانیان بگونه ای و در دوران صفویان بگونه ای دیگر تا که بالاخره در دوران قاجاریه و در ادامه آن در دوران رژیم وابسته پهلوی و از آنطرف ما قبل از ساسانیان، سانسور قوام بخش به حاکمیت ظالمانه طبقه حاکم بوده است. در این رابطه بی جهت نیست اگر بگوئیم که تشیع صفوی خود محصول سانسور و خشتناک ناسی از حاکمیت صفویان است که در صورت ذهنی مثبتی با ذهنیت خود آگاهی بخش تشیع علوی در ستیز است.

کوتاه سخن اینکه در هر مرحله تاریخی از تاریخ متمدن که نظام جباری را در حاکمیت می بینیم، سانسور اعم از صورت وجودی و یا ذهنی آن تنها و تنها راه مقابله با ذهنیت های خود آگاهی بخش توده های ما بوده و تنها سد راه احساس دیالکتیک آن و یگانه مانع حرکت آن محسوب میشده است. از دوران قاجاریه به این طرف که میهن ما بطرز وسیعتری در صحنه جهانی مطرح شد و ابر قدرتهائی چون انگلیس، روسیه و فرانسه هر کدام به نحوی چشم طمع بدان دوختند، سانسور در رابطه با یک پدیده جدید مطرح گشت که ذیلاً به بررسی آن میپردازیم.

این پدیده جدید همان مطبوعات و سیستم های خبری بود که از زمان امیر کبیر بابتکار او در رابطه با بسط و توسعه مطبوعات شهری و رواج شهر نشینی و تمدن سازی، در جامعه ما پا به پای ظهور نهاد. تأیید از اینکه امیر کبیر بر اساس ملیت گرایان گرایشات لیبرالیستی که داشت چنین ابتکاری بخیر و بدی مطبوعات را در جامعه ما پی ریزی کند، این پدیده در زمان بورژوازی اروپائی بطرز گسترده ای مطرح شده بود و از خود عمده ارتباط ذهنی توده ها در شهرها به حساب می آمد و این پدیده نو ظهور اروپائی را از اروپا به ارمغان آورد و این چنین می پنداشت که میتواند توسط آن توده ها را از جهل تاریخی آگاهی رها سازد و در متن جریانات و وقایع قرارشان دهد.

آگاهی توده‌ها را فراهم سازد و آنها را همواره در حال بسیج نگاه دارد. این حکایت از فقدان جهتگیری صحیح و مردمی مطبوعات در این دوره می‌باشد. در همین رابطه بود که سرانجام از پی‌توانیها و سردرگمیهای پس از انقلاب، استعمار غرب نهایت بهره‌برداری را کرد و بالاخره عنصر وابسته خود را بر آن غالب ساخت و تمامی دستاوردهای انقلاب طعم دست‌اندازیها و توسعه ظلمیها و فزونی خواهیهای استعمار غرب و دوران داخلی آن واقع شد و سانسور شدید بر تمامی شئون زندگی اجتماعی - سیاسی جامعه ما سایه افکن شد.

دیکتاتوری رضاخان، مجال نفس کشیدن و فریاد برآوردن را به هیچکس نمیداد و پیوسته منادیان حق و حقیقت را از دم تیغ میگذراند و با افکار و اندیشه‌های خود آگاهی بخش به توده‌ها بشدت مقابل می‌کرد و سانسور را در تمامی اشکالش اعم از وجودی و ذهنی بر انسانهای آزادبخواه و افکار و آراء آزادبخواهان تحمیل می‌نمود تا که بالاخره شهریور ۲۰ فرا رسید و جو سیاسی قدری باز شد. سانسور صورت محدودتری بخود گرفت و مطبوعات آزادی عمل نسبی به کف آوردند، اما از آنجا که از جهتگیری مشخص مردمی‌ای برخوردار نبودند بازتاب چندان مثبتی در ارائه افکار و اندیشه‌ها و قرار دادن مردم در متن جریانات سیاسی و رشد سیاسی - اجتماعی مردم نداشتند. شهریور ۲۰ که سرآغاز یک مرحله جدیدی بود میتوانست سرآغاز تحولی سیاسی - اجتماعی در جامعه ما به عنوان کشوری از جهان گرسنه باشد، چرا که درست در همین زمان بود که آتش جنگ بین‌الملل دوم میرفت که شعله‌های خانمانسوزش به آسمانها سرکشد و جهان را طعمه هوسرانیهای امپریالیستها قرار دهد. مطبوعات و سیستمهای خبری میتوانستند در این چنین شرایطی، با استفاده از جو نیمه باز پس از سقوط دیکتاتوری رضا شاه، مردم ما را در جریان درگیریها و تضادهای امپریالیستی قرار دهند و موجبات رشد سیاسی و خود آگاهی آنها را فراهم سازند. بدیهی است که چنین امری مستلزم این می‌بود که مطبوعات داخلی دارای یک جهتگیری مشخص مردمی باشند.

در دوران زمامداری مصدق، مطبوعات از آزادیهای نسبتاً چشمگیری برخوردار بودند، ارائه افکار و آراء و اندیشه‌های گوناگون آزادانه صورت میگرفت و مردم به انحاء مختلف در جریان وقایع و رویدادهای مینشان قرار میگرفتند و زمینه رشد سیاسی اجتماعی و خود آگاهی آنها با انبساط فراهم بود، بطوریکه میتوان گفت چنین امری در تاریخ مطبوعات ایران از سابقه چندان بر خوردار نبود. با سقوط دولت علی مصدق در اثر کودتای ناجوانمردانه ۲۸ مرداد و حاکمیت یافتن رژیم کودتا، سانسور مجدداً به تمامی شئون زندگی اجتماعی - سیاسی مردم ما سایه افکن شد. غالب مطبوعات و سیستمهای خبری در استخدام رژیم کودتا درآمدند و به توجیه آن کمر همت بستند و بر آن شدند تا که با درگونیهای در ذهنیت توده‌ها آنها بر توده‌ها تحمیل کنند. این بود که مطبوعات به‌یکباره تبدیل شد به یک سیستم تبلیغاتی از برای رژیم کودتا که هدفی جز تحمیل آن بر توده‌ها و مشروعیت بخشیدن بدان نداشت. اما با این همه، از آنجا که دو ابر قدرت

بر سیاست و سیاستی - اجتماعی آنها را فراهم سازد. بکار افتادن مطبوعات و سیستمهای خبری در جامعه ما از زمان امیر کبیر در رابطه با حسن ظنی که او داشت گام موثری در رشد سیاسی اجتماعی مردم ما بشمار میرفت، اما دیری نپائید که سانسور قاجاریه و حامیان انگلیسی آن، امیر کبیر را از میان برداشت. یک شاخه از مطبوعات و سیستمهای اطلاعاتی که امیر کبیر با هزار خون دل در جامعه ما پی ریخت، بصورت کانال تغذیه فرهنگ استعماری غرب درآمد و ابتکار آنها بدست روشنفکران پست و خود فروخته‌های چون تقی زاده‌ها و میرزا ملکم خانها افتاد و شاخه دیگر آن صورت مردمی خود را همچنان حفظ کرد و نقش بسیار موثری را در حرکت توده‌های مردم در انقلاب مشروطیت ایفاء نمود.

یک شاخه از مطبوعات که صورت مردمی خود را حفظ نموده بود، توده‌های مردم را در متن جریانات و تضادها و درگیریها قرار میداد و عامل پیوند و ارتباط ذهنی توده‌ها در کشاکش انقلاب مشروطه و ارگان خود آگاه کننده توده‌ها بشمار میرفت و یک شاخه دیگر آن تحت نفوذ لیبرالها و روشنفکران غرب زده، مسئولیت تغذیه ذهنی انقلاب را بر عهده داشتند. در همین دوران در رابطه با مطبوعات مردمی و خود آگاهی بخش ملک المتکلمین‌ها، صور اسرافیل‌ها و... را می‌بینیم که دارای جهتی مردمی است و در مقابل، مطبوعات تغذیه شونده از فرهنگ غرب را می‌بینیم که میخواهد با القاء افکار و اندیشه‌های غربی به فکر و ذهن مردم ما جهت بدهند. در میان این روشنفکران غرب زده بودند عناصر پستی که وابستگی‌شان به استعمار غرب چهره ضد خلقی آنها را برای همگان روشن و آشکار میساخت. خود فروخته‌گانی چون تقی زاده، ملک‌خان و... سر سلسله روشنفکران غرب زده‌ای به‌شمار می‌روند که نجات کشور و پیشرفت و ترقی آن را در ظل فرهنگ غرب یعنی فرهنگ بورژوازی پیگیری میکردند.

بهر تقدیر در دوران انقلاب مشروطیت، سانسورازیکسو در رابطه با رژیم جبار قاجاریه قرار داشت که مانع از قرار گرفتن مردم در متن جریانات و تضادها میشد و از سوی دیگر در رابطه با روشنفکران غرب زده‌ای بود که میخواستند با فرهنگ بورژوازی به افکار و اذهان مردم ما شکل و جهت دهند و زمینه ذهنی انقلاب را متناسب با الگوهای خود فراهم سازند. اما با اینهمه مطبوعات و سیستمهای خبری در جامعه ما در دوران مشروطه توانست نقش بسزائی در حرکت توده‌ای ایفا کند.

نوسانات سانسور از بعد از انقلاب مشروطه:

از بعد از انقلاب مشروطه تا ظهور دیکتاتوری رژیم وابسته رضا شاه، مطبوعات که شاخه‌ای از آن در دوران انقلاب ستون پنجم استعمار غرب در ایران بشمار میرفت، در جو مسموم پس از انقلاب تاثیر چندان در رشد و خود آگاهی توده‌ها نتوانست که بجای گذارد و نتوانست مردم را همچنان در جریان تضادها و درگیریها و توطئه‌های پس پرده‌ای که از برای نابودی دستاوردهای انقلاب طرح ریزی میشد، قرار دهد و موجبات رشد سیاسی و خود

سانسور...

انگلیس و آمریکا در ایران تضاد منفعتی داشتند و هر کدام به حمایت از یک طبقه اقتصادی همت می‌گمارد، گاهی اوقات در اثر همین تضاد و عوامل دیگر، در ظاهر سانسور صورت محدودی بخود میگرفت. این نوسان تا سال ۴۰ که دو رقیب کهنه کار و نو پا بر سر ایران در رقابت بودند همچنان ادامه داشت تا که بالاخره در آستانه سال ۴۰، ۴۱ که بورژوازی وابسته با حمایت امپریالیسم آمریکا میرفت که نفوذ الیسم مورد حمایت انگلیس را مغلوب خویش سازد، مجدداً "مطبوعات و سیستمهای خبری بطور ظاهری هم که شده آزادیهایی که بیشتر صورت اعطایی داشت و بازگشت پیدا میکرد به سیاستهای مزورانه‌کندی رئیس جمهور وقت آمریکا به کف آورد. اما درست در آستانه همین سال ۴۱ که بوق زکرنای انقلاب سفید راه افتاد، مطبوعات با این همه دست از محدودثنای این انقلاب خانمان برانداز بر نمی‌داشتند. بهر تقدیر در دهه ۴۰ نیز مطبوعات نوسانات مختلفی دید، تا که بالاخره با آغاز دهه ۵۰ و شروع مبارزات مسلحانه در ایران، مطبوعات و سیستمهای خبری بیکباره زیر شدیدترین سانسورها قرار گرفتند. این سانسور تا سالهای ۵۵-۵۶ همچنان ادامه داشت تا که با روی کار آمدن کارتر و سیاست مزورانه او یعنی تز دفاع از حقوق بشر، جوسپاسی اندکی باز شد و آزادی مطبوعات مطرح شد.

در دوران انقلاب نیز مطبوعات و سیستمهای خبری در هماهنگ سازی خود با مردم تلاشهایی کردند و بالاخره در دوران دولت شریف امامی و بختیار توانستند آزادیهایی به کف آورند و هم اینکه خود را با شرایط انقلابی جامعه ایران وفق دهند. بختیار که سعی میکرد با نشان دادن گرایشات لیبرالیستی از خود، اعطای آزادی به مطبوعات را به خود نسبت بدهد، درست در همین زمان از رادیو و تلویزیون در جهت مشروعیت بخشیدن به دولت ضد خلقی خود نهایت بهره برداری را میکرد و از آن به عنوان یک ارگان تبلیقاتی دولتی بهره برداری می نمود. و بالاخره با پیروزی انقلاب و باز شدن جو سیاسی جامعه، سانسور از بین رفت، اما دیری نپایید که دکماتیسم فکری ارتجاع و انحصارگراییهایی او سانسور نوینی را بر جامعه ما تحمیل نمود.

سانسور از بعد از انقلاب:

سانسور را از بعد از انقلاب، از یکسو بایستی در رابطه با بافت فکری و ارثان انقلاب در نظر گرفت و از سوی دیگر در رابطه با انحصارگراییهایی و قدرت طلبیهای جناحهای هیئت حاکمه ایران، در ماحل اولیه که اثری از سانسور نبود، پاره‌ای از مطبوعات وابسته به امپریالیسم در صدد برآمدند تا که به تضعیف پایه‌های انقلاب بپردازند، جویای حاکم بر ایران نیز سعی کرد با عدم کردن و بزرگ جلوه دادن آنها، نوع سانسوری که در نظر داشت تحمیل نماید. بافت فکری و ارثان انقلاب تاب و توان تحمل شیخ اندیشه مخالف را بدینسان نمیدهد و لذا دکماتیسم فکری بر تمامی عملکردهای آنها سایه افکن است.

جریان حاکم که حاکمیت خود را در تبعیت و اطاعت کور کورانه مردم از خویش میداند، پیوسته در تبلیغ و ترویج اندیشه‌های اسلامی دگم خود، صورت نوینی از سانسور را به جامعه ما تحمیل کرده است و از این گذشته از آنها که از خود آگاهی و احساس دیالکتیک مردم وحشت و هراس دارد، پیوسته مانع از این شده است که مردم در متن جریانات و تضادهای درگیریهای اجتماعی قرار گیرند و خود آگاهی یابند.

اسلام دکماتیسم ارتجاع مذهبی با موضع تدافعی که دارد، پیوسته کوشیده است تا اسلام تهاجمی تطبیقی و انطباقی را از صحنه بدر کند و خود یک تار میدان شود و بر اساس همین اسلام دگم همواره توده‌ها را در زیر نفوذ و حاکمیت خویش داشته باشد و این میرساند که اسلام تهاجمی بریزد در صورت تطبیقی آن چگونگی ارتجاع مذهبی را به وحشت و هراس می‌افکند و توده‌ها را از ریفه‌های فکری اسلام احتمالی آنها را بیسازد و اینجاست که به اصالت جنگ مذهب علیه مذهب پی می‌بریم.

جنگ مذهب علیه مذهب تنها راحی است که میتواند حاکمیت ارتجاع مذهبی را که می‌رود تا سانسوری چونان سانسور قرون وسطی را بر جامعه ما تحمیل کند، در نوردد. توده‌ها را از زیر سلطه سیطره آن رها سازد. چه آنکه اسلام دکماتیسم انحصارگران حاکم بر انقلاب، محور کلی سانسور را در جامعه تشکیل میدهد و هر سانسوری که تساکسون صورت گرفته در این رابطه بوده است که به دفاعان اسلام دکماتیسم قادر به تحمل اندیشه‌های مخالف، اعم از اندیشه‌های متعالی و مرفقی اسلام تطبیقی و یا اسلام انطباقی، و اندیشه‌های غیر مذهبی نیستند و این بزرگ ترین آفتی است که انقلاب را تهدید به نابودی میکند و زیر بناهای فکری مرفقی و متعالی جهت دهنده به انقلاب را درهم می‌نوردد. چرا که تنها رتنها با آزادی فکر و اندیشه است که میتوان انقلاب را بارور کرد و با فکر و اندیشه آزاد است که میتوان آنرا تنده کرد و مصونیت بخشید و تنها با اسلام مرفقی تطبیقی که اعطاء کننده آزادیهای فطری و خدادادی است میتوان توده‌ها را از ریفه‌های کز آسختن رهانید و به سلامت و عزت و کرامت و رزانت بر زمین رسانیدشان.

والسلام

مبارزه مکتبی گامی در جهت تمام و استوار انقلاب:

الف - ضرورت طرح مبارزه مکتبی در موقعیت حساس کنونی: موقعیت دهی - عینی پس از انقلاب و شرایط ویژه ای که بر جو کنونی کشور حاکم است، ضرورت و لزوم و انجام یک مبارزه مکتبی اصیل را ایجاب میکند، اما این موقعیت و شرایط بخصوص دارای چه ویژگیهایی است و برای چه انجام یک مبارزه مکتبی را ضرور مینماید؟ آیا طرح مبارزه مکتبی در شرایط حساس و خطیر کنونی که انقلاب از سوی دشمنان داخلی و خارجی به ترکاناری گرفته شده است، عملی ارتجاعی نمی‌باشد و بخدوت دشمنان انقلاب در نخواهد آمد؟

تضمین در صفحه ۲۳

انقلاب اداری بسوی شکست

بوروکراسی یا؟!

بقیه از صفحه ۱

مخالفت با بوروکراسی و همواره از خرد کردن این نظام دم زدن، بهانگر دشمنی و ستیز با اداره و یا یک سازمان نیست، بلکه عناد و ستیز با سیستم وحشتناکی است که بصورت یک دمل چرکین پیکر اجتماع را می آزد و آن را از صورت تولید کنندگی بسوی مصرف کنندگی سوق میدهد و معلولی است از خواست امپریالیزم که توسط ایجاد نمودن این نهاد، جهان گرسنه را بزیر سلطه و حاکمیت غیر مستقیم خویش کشد.

چگونگی ایجاد بوروکراسی در جهان تحت سلطه:

نخستین سئوالی که در برخورد اولین با سیستم بوروکراسی پیش می آید، این است که اساساً "بوروکراسی بعنوان یک زائده اجتماعی، چگونه در حرکت اجتماع حاصل میگردد؟

در پاسخ بدین سئوال باید چنین گفت که سیستمهای حاکم وابسته، از اینکه سرنوشت توده های مردم مستقیماً بدست خودشان بیفتد، کمال وحشت را دارند و سعی می کنند که در ظل یک حرکت ضد شورایی، حربه تعیین سرنوشت را از دست آنان دور ساخته و بدست سیستم ها و ماشین های بوروکراتیک بپارند. بعبارت دیگر، بوروکراسی زائیده خودکامی سیستم هایی است که عطش این خودکامی توسط حکم رانی بر سرنوشت توده ها فرو خواهد نشست.

در باب بررسی چگونگی ایجاد بوروکراسی در جهان تحت سلطه، باید عنوان نمود که بوروکراسی دارای دو سراسر است که یک سر آن در دست دشمن خارجی است و سر دیگر آن در دست دشمن داخلی است یا اینکه اساساً "بوروکراسی حربه و سلاح برنده ای در دست دو دشمن داخلی و خارجی است که بر اساس آن و توسط آن سعی بر آن دارند که بر توده ها قدرت برانند.

علت پیدایش بوروکراسی در ارتباط با دشمن خارجی این است که او می خواهد اولاً "بواسطه یک تشکیلات منسجم و حساب شده، دستش را تا اعماق در حلقوم خلقهای تحت ستم فرو کند و سرنوشت توده ها را رقم بزند و به میل خود از اینکار بهره وری کند. یعنی امپریالیسم بعنوان دشمن خارجی خلقهای تحت ستم، توسط سیستم بوروکراسی و تشکیلاتی که این نظام ایجاد می کند و توسط میلیتاریزم و تکنوکراسی، پلی میان خود و توده ها ایجاد کند و نبض حاکمیت بر آنان را در دست داشته باشد.

ثانیاً، "امپریالیسم با دشمن خارجی از آنجایی که ماهیتاً یک سیستم سرمایه داری است، تمامی حیاتش در گرو رشد نهادهای مصرف کننده است و تردیدی نیست که زمانی نهادهای مصرف کننده افزایش خواهند یافت و رشد خواهند نمود که در کنار آنها نهادهای تولید کننده رو به نابودی بروند، چرا؟ مصرف در کشورهای جهان گرسنه رابطه معکوس با تولید دارد، یعنی صعود

مصرف مساویست با نزول و نابودی تولید. اینجاست که بوروکراسی عبارتست از سیستمی و نهادی زائد و مصرف کننده و بهترین بستر حاکمیت امپریالیسم.

اما سر دیگر این سلاح در دست جباران و دشمنان داخلی است. این سر، خود به دو شاخه فرعی تقسیم می گردد، شاخه اول به ماهیت اصلی بوروکراسی یعنی ویژگی ضد شورایی آن باز می گردد، چه، شورا عبارتست از انتقال قدرت از حاکمین به توده های مردم و این نهاد اساساً با حاکمیت ضد خلقی این دشمنان جور در نمی آید، زیرا انتقال قدرت به توده ها، رشد آگاهی آنان را موجب می گردد.

شاخه دوم، بصورت وسیله ای برای این اعمال حاکمیت عمل می کند و شدیداً "جلوی عصیانها و انقلابات توده ای می ایستد. مثلاً زمانی که یک کشور از نظر اقتصادی به امپریالیسم وابسته می گردد، نخستین بازتاب این وابستگی، تورم اقتصادی و بیکاری است، و این دو پارامتر، عوامل مهمی در نارضایتی های عمومی و درک تضادهای موجود درون اجتماع است. اما ناگهان سیستم های اداری غول آسا، هم چون بستری در جهت جذب بیکاران موجود وارد عمل میشوند و بگونه ای با سیمه ای در جلو این نارضایتی ها می ایستند.

بنابراین، بوروکراسی سلاح دو سری است در دست دو دشمن عمده داخلی و خارجی که از جوامع تحت سلطه امپریالیسم، با همگامی و همکاری حکام داخلی و خارجی، یک جامعه مصرف کننده و ناخودآگاه و الهیه شده ایجاد می کند. زیرا بوروکراسی ماشینی است که اولین طعمه آن حقوق خلقها و خود آگاهی آنانست، آنان را سرگرم می سازد، الهیه شان می کند و اسیر خود می سازد و بدیهی است، مردمی که سرنوشت خویش را در دست چنین ماشین غول آسایی می یابند، یاس از زندگی، یاس از خود بودن در آنان حاصل شده و بعبارت کلی تر، الهیه و "بی خود" می شوند.

بوروکراسی در ایران:

بوروکراسی در کشور ما، به ماهیت رژیم خود گامه قبلی و حاکمیت بی چون و چرای امپریالیسم از طریق سلطه اقتصادی سرمایه داری وابسته، باز می گردد.

دسیسه های حیل گرایانه امپریالیسم آمریکا در کشور ما باعث گردید که، بوروکراسی بشدت رشد کرده و سیر صعودی بپیماید. رشد این سیستم با کشته شدن نهادهای خلاق و تولید کننده و زنده شدن و پا گرفتن نهادهای مصرف کننده همراه بود و رفته رفته زمینه بوجود آمدن بستر جذب مهره های بیکار را فراهم آورد.

بزرگترین زیانناهی که بوروکراسی بر جامعه ما زد، قبل از هر چیز کشتن حس خلاقیت توده ها و رشد نهادهای مصرف کننده و پس از آن الهیه ساختن توده ها و سرگرم کردن آنان بود، چه اساساً "بوروکراسی نظامی است که اولین واکنش و انعکاس آن نفی خود آگاهی خلقهاست. اما متأسفانه انقلاب ضد استبدادی

انقلاب اداری...

اخیر، از آنجائیکه نتوانست بر مبنای اصول مشخص تقویریک، استمرار یافته در صورت ضد امپریالیستی تداوم پیدا کند، قادر نشد که از یکسواساسی ترین ارگانهای داخلی حاکمیت امپریالیسم را که عبارتند از بوروکراسی و میلیتاریزم یا ارتش وابسته و تکنوکراسی یا صنعت وابسته، نابود کند و از سوی دیگر بعد از انقلاب برنامه های سازنده ای که بتواند توده ها را به تولید و خلاقیت وادار سازد وجود نداشت و این امر نه تنها در یک مقطع زمانی که حتی در پروسه یکسال و نیمه هم، محقق نگردید. لذا، مقابله کردن با بوروکراتیک هنگامیکه زمینه تولید و بستر نهادهای خلاق انسانی وجود نداشته باشد، بغیر از آنکه بیکاریها را افزایش دهد، کار دیگری نخواهد کرد و این امر نشان میدهد که با بوروکراسی نمی توان بدون برنامه های اصولی و زیربنایی و بنیادین موجود نمود و عدم توجه به این مسئله مهم و حیاتی، پیش از آنکه دردی از دل دردمند این جامعه مبتلا بردارد، دردی هم بدان اضافه خواهد کرد.

عمده ترین موضوعی که پس از انقلاب مشهود است اینکه نه تنها در جهت تحلیل رفتن این ارگانها، قدمی برداشته نشده است، بلکه نهادها روز بروز گسترش بیشتری می یابند. بیکاری روز افزون که اقتصاد کشور را فلج ساخته است، قبل از آنکه عاملی در جهت رشد تولید باشد، باعث رشد این سوارگان گشته است. البته نمی توان انکار کرد که انقلاب با خود نهادهای مستقلى چون سپاه پاسداران و کمیته ها و جهاد سازندگی همراه آورد، اما این ها نیز رفته رفته در جهت گرایش بسوی ارگانهای وابسته قدم برمیدارند، بطوریکه سپاه پاسداران سرانجام باید به میلیتاریزم وصل شود، جهاد سازندگی به بوروکراسی متصل گردد و کمیته ها هم باید نابود شوند.

بنابراین، از آنجائیکه انقلاب نتوانسته است از یک زمینه ذهنی و پارامترهای برنامه ساز که بتواند خلاقیت توده ها را باور سازد، برخوردار شود، کم کم این نهادها در یک شکل منسجم تری به حرکت خویش ادامه داده اند و روزه امیدى را برای نفوذ امپریالیسم بوجود آورده اند.

هیئت حاکمه و بوروکراسی:

مسئله بوروکراسی و عدم تعدیل در این سیستم، بعد از وقوع پیروزی انقلاب، توده های ما را شدیداً مایوس می ساخت و این حقیقتی بود که مردم ضعف های رژیم طاغوتی گذشته را پذیرا نبوده و تحمل نمی توانستند کرد. یاس مردم، هیئت حاکمه را به لرزه در آورد و به تفکر در اینباب واداشت، تا بگونه ای جلوی این وازدگی ها را بگیرد. زیرا که هیئت حاکمه نیک آگاه است، بزرگترین تکه گاه او همین توده ها هستند و اگر در جستجوی چاره ای بر نیاید، پشتیبان خویش را کم کم از دست خواهد داد. تردیدی نبود که هیئت حاکمه نخواهد توانست انقلاب اداری را به انجام برساند، زیرا اولاً "بوروکراسی یک نهاد وابسته به امپریالیسم است و حل آن تنها در رابطه با یک مبارزه

اصیل ضد امپریالیستی امکان پذیر خواهد بود. ثانیاً "تنها راه شکست بوروکراسی تکیه کردن بر شورا در جهت انتقال قدرت به توده هاست. اما رژیم نه مبارزه ضد امپریالیستی دارد و نه بواسطه وحشتی که از کمونیستها داشته است می تواند شوراها را برقرار کند، زیرا معتقد است که در این صورت کمونیستها قدرت را بدست خواهند گرفت.

گرچه افرادی نظیر طالقانی در امر شوراها زیاد پافشاری می کردند، اما نه هیئت حاکمه اعم از ارتجاع و لیبرالیسم و نه رهبر انقلاب، هیچکدام راضی به طرح مسئله شوراها نبودند. وحشت ارتجاع و حتی رهبر انقلاب از این بود که شوراها قدرت را به دست کمونیستها بسپارند. اما وقتی هیئت حاکمه دید که امر شوراها در جامعه بواسطه تبلیقات نیروهای مترقی مطرح شده است، برای گول زدن و فریب دادن مردم، شوراها را بالا به پائین را علم کرد که این نهاد نیز در دست حزب جمهوری ... قرار می گرفت:

اما طرح شدن انقلاب اداری در شرایط کنونی مبین چه چیزی می تواند باشد؟ آیا حقیقتاً "رژیم به حقانیت مبارزه ضد امپریالیستی و انتقال قدرت از طریق شوراها به مردم پی برده است، یا اینکه انقلاب اداری ناشی از مسائل دیگری است؟

بدیهی است که طرح شدن انقلاب اداری در این شرایط در رابطه با استمرار انقلاب نیست، بلکه در رابطه با نیازها و بن بست هایی است که هیئت حاکمه بدانان برخورد کرده و رسیده است. هیئت حاکمه بر اساس اینکه دریافت بوده سیستم بوروکراسی و استوار ماندن آن هم چون گذشته، موجبات یاس و وازدگی توده ها را از انقلاب فراهم ساخته است، به این فکر افتاد که باز مانند گذشته از طریق قالبی و ظاهری با بوروکراسی نیز به مقابله پردازد، اما این شعار نمی توانست از جانب خود هیئت حاکمه مطرح شود، زیرا دو دستگیها و تضادهای موجود در هژمونی اجازه چنین عملکردی را نمی داد، لذا این شعار از جانب رهبر انقلاب مطرح گردید و فراکسیون ارتجاع نیز که شدیداً منتظر چنین موقعیتی بود، آن را به جنگ گرفت، و چون این شعار با بظاهر انقلاب اداری نمی توانست در جهت نابودی بوروکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی باشد، بناچار می بایست در جهت اهداف دیگری بکار گرفته شود و این اهداف مشخصاً "عبارتند از: فرونشاندن تضاد میان ارتجاع و لیبرالیسم (دوجناح هیئت حاکمه) و سرکوب نیروهای مترقی.

تضاد میان ارتجاع و لیبرالیسم، آنچنانکه بارها و بارها عنوان ساخته ایم، بر مبنای قدرت طلبی ها و انحصار طلبی ها استوار است. ارتجاع سعی می کند که هر چه بیشتر کرسیهای قدرت را به کف آورد و لیبرالیسم سعی دارد که نگذارد این قدرت از چنگش بدر رود. ارتجاع سعی دارد که بر نهادهای زائیده انقلاب یعنی جهاد سازندگی و کمیته ها و سپاه پاسداران تکیه کند و تعدد تصمیم گیری بوجود آورد، اما لیبرالیسم چه در شکل اولیه دولت (بازرگان) و چه در شکل ثانویه (بنی صدر) معتقد است

انقلاب - اداری ...

که باید بوروکراسی و تکنوکراسی و میلیتاریزم تقویت شود و چنین تفهیم میکند که مابقی (یعنی نهادهای زائیده انقلاب) چیزی جز ارگانهای وابسته به این نهادها نیستند. لذا تمامی سعی او به تکیه بر این نهادها باز می گردد و تنها از این طریق است که می تواند جلوی ترک تازیها و انحصار طلبی های ارتجاع محکم بایستند.

یکی از نهادهای پایه های قدرت لیبرالیسم، همین مسئله ادارات و سیستم بوروکراسی است که اینک به زیر سوال کشیده شده است. به این ترتیب که ارتجاع برای ارضاء انحصارگرایانه و قدرت طلبی های خویش، از آغاز به دو حربه تمسک جسته است، اول بوجود آوردن سرچشمه های متعدد تصمیم گیری تا قدرت را از یکپارچه شدن و بدست دولت افتادن صیانت کند، که برای نیل به این مقصود از راههای متفاوتی چون دانشجویان خط امام، کمیته ها و انقلاب فرهنگی و ... استفاده کرده است.

دوم، از طریق سست کردن نهادهای قدرت زای دولت که عبارتند از بوروکراسی، تکنوکراسی و میلیتاریزم.

انقلاب اداری و شعار انقلاب اداری، زمانیکه نتواند در استمرار انقلاب ضد استبدادی باشد، بیشک برای انجام مقاصد فوق خواهد بود. اما باید متذکر شد که هر یک از سه جناح لیبرالیسم، ارتجاع و رهبر انقلاب از طرح شعار انقلاب اداری برداشت جداگانه ای داشتند. رهبر انقلاب، غرض از طرح این شعار آن بود که از افزایش تضاد موجود میان دو جناح هیئت حاکمه، جلوگیری بعمل آورد. او بخوبی میدید که تضاد میان لیبرالیسم و ارتجاع، لیبرالها را به مماشات با نیروهای مترقی و از جمله مجاهدین خلق از طریق طرح شعار جنبه وحدت کشانیده است و روز بروز این تضاد را مشدد می سازد.

لذا تنگه عمده ترین زمینه ساز طرح شعار انقلاب اداری، افزایش این تضاد بود. یعنی درست در همان موقعیکه نوارهای آیت توسط لیبرالیسم افشا میشود و او تبلیقات وسیع و همه جانبه ای را علیه ارتجاع و بالاخص حزب جمهوری اسلامی شروع می نماید و از طرف دیگر مسئله چماقداری را شدیداً طرح کرده و آن را به حزب نسبت میدهد، رهبر انقلاب وارد مکره شده و در آغاز مجاهدین و نیروهای مترقی را می کوبد و در ثانی شعار انقلاب اداری را سر میدهد، تا جلوی این همه ترک تازیهای لیبرالیسم و به انزوا کشیده شدن ارتجاع را بگیرد و سزای نزدیکی به مجاهدین را به او بدهد. البته باید متذکر شد که شعار انقلاب اداری چیزی نیست که دفعتاً مطرح شده باشد، بلکه از آغاز سال نو و پیامی که رهبر انقلاب در این رابطه داده بود، مسئله انقلاب اداری مدنظر بوده اما بهر حال زمینه ای احتیاج داشت که عنوان شود.

در هر حال در رابطه با شعار انقلاب اداری، یک برداشتی رهبر انقلاب داشت و آن این بود که بتواند تضاد میان هژمونی و توده ها را تشدید کند و بالطبع خندقی را که میان ارتجاع و لیبرالیسم کنده شده بود، پر سازد و وی قبل از آنکه در آن

پیام معروف که انقلاب اداری را مطرح ساخت، سخن خویش را به گوش عموم برساند، در سخنرانی دیگری که در جمع استانداران ایراد نمود، اظهار نگرانی شدیدی از تضاد میان این دو جناح کرد و متذکر گردید که اختلافات موجود، انقلاب را بسوی نابودی خواهد کشانید و پس از این هشدار سکوت اختیار کرد تا نتایج آن را ببیند، اما پس از مدتی مشاهده کرد که نه تنها تضادها افول نکرده اند بلکه روز بروز تشدید می شوند. لذا سخنرانی بعدی خویش را به انجام رساند و در این سخنرانی آنچه که بیش از همه مشهود است، اینکه مسئله اساسی انقلاب اداری نیست گرچه شعارهایی از قبیل برداشتن آرمانهای شاهنشاهی و ... داده میشود اما منظور و هدف اساسی کوبیدن لیبرالیسم است. او به مردم گفت، این دولت کار شما را انجام نمی دهد بلکه به کارهای دیگری مشغول است و منظورش از کارهای دیگر همین تضادها و درگیریها بود و بدین طریق در نظر داشت که لیبرالیسم فشار مردم را بر گردن خویش احساس کند.

اما ارتجاع از شعار انقلاب اداری برداشت دیگری کرد، او که منتظر چنین فرصت گرانبهایی بود، بیشترین استفاده را از این پیام نمود. زیرا پیام هم ضد مجاهدین بود و هم ضد دولت و بدین ترتیب روزگار شادمانی ارتجاع فرا رسیده بود. و ناگهان ابتکار عمل را بدست گرفت، تبلیقات شبانه روزی خویش را بکار گرفت و از این پیام سکویی ساخت تا از یکسو بر سر مجاهدین ببرد و آنان را خلع سلاح کند و از سوی دیگر بنی صدر را آماج حملات خویش قرار دهد.

قطعه نامه راهپیمایی که بدرخواست منتظری صورت گرفت، دقیقاً "این مسائل را نشان میدهد، این قطعه نامه را به سه قسمت میتوان تقسیم نمود، قسمت اول تلاش ارتجاع در جهت نابودی دشمن عمده اش مجاهدین و دیگر نیروهای مترقی است که از مجلس می خواهد تا دوسال زمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی را غیر قانونی اعلام کند. قسمت دوم آن مقابله با بنی صدر و لیبرالیسم است، در حالیکه می بینیم در این قطع نامه اصلاً "هیچ اسمی از بنی صدر برده نمی شود. در این قسمت، از صدای جمهوری اسلامی و شورای انقلاب تجلیل بعمل می آید ولی ادارات کوبیده میشوند و از سیمای جمهوری نیز تجلیل نمی شود (زیرا تا حدی در دست لیبرالیسم است) و بالاخره در قسمت سوم مطرح کردن منتظری برای جانشینی خمینی است، یعنی همان چیزی که آیت در نوارهای افشا شده خواستار است.

استفاده دیگری که ارتجاع از انقلاب اداری کرد، این بود که انجمن های اسلامی ادارات را بسیج نمود تا یک پاکسازی و تصفیه همه جانبه و وسیع در ادارات بوجود آورند و به این بهانه، نیروهای مترقی را بیرون ببرند، تا با یک تیر دو نشان بزنند، هم ادارات را بعنوان یک نهاد قدرت از دست بنی صدر خارج کند و هم نیروهای مترقی را سرکوب نماید. بطوریکه وقتی شعار تصفیه سرداده میشود تنها این نیروها هستند که برخورد می لرزند

ناصر بنیانگذار ناسیونالیسم روشن در جهان تحت سلطه

این مقاله بمناسبت سالروز انقلاب مصر مربوط به شماره ۴۱ است که به علت کمبود جا در این شماره چاپ نشده است.

در کشورهای جهان گرسنه ایجاد شده است، بیانگر برانگیخته شدن روح حقیقی اجتماع می باشد که این روح چون در برابر تهدیدات تزار گرفته و نزدیک بوده که مرگ او را در رباید، بار دیگر وجود یافته و آشکار شده است. بنابراین، ناسیونالیسم کور نشانه خود پسندی ها و غرورهای بیجا و تکبر ورزیدن هاست. مورد است که گاه برای فرو نشاندن عطش و غرور کباب خویش، دنیا را در کام جنگ فرو می برد و صورت افراخی و شو و بینستی بخود می گیرد، مانند فاشیسم و نازیسم در جریان جنگ جهانی دوم، در حالیکه ناسیونالیسم روشن، فریاد آزادیخواهانه ملتی است که در برابر نفی ملیت خویش از جانب استعمار قرار گرفته است. از اینروست که می گوئیم حرکت ناصر، مصدق، نگزود، سوکارنو، آلنده، کاسترو و هوشی مین بر مبنای ناسیونالیسم روشن است و برای همین است که بدون درک ویژگیهای ناسیونالیسم روشن، قادر به تحلیل حرکت ناصر نخواهیم بود.

ناسیونالیسم چهره غربی، انترناسیونالیسم چهره شرقی:

بطور کلی ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن در دوران رنسانس یک چهره مردمی بخود گرفت. در حالیکه در شرق یک چهره ضد مکتبی داشت. چه، ناسیونالیسم در شکل کلاسیک که عبارتست از خون و خاک پرستی، ملیت پرستی، تفاخرات قومی و... یک رابطه شرک آمیز است که با حرکت اسلام در شرق در تعارض قرار می گیرد. زیرا بطور عمده، حرکت انبیا ابراهیمی بر مبنای توحید واقع شده که به هیچ عنوان روابط شرک آمیز را نمی پذیرد و از همین روست که انترناسیونالیسم با حرکت شرق در آمیخته و عجین شده است، چرا که انترناسیونالیسم خود به معنای توحید است^۱ و هم از اینروست که پیش از فتح مکه پیامبر رو به جمعیت مسلمین کرده و چنین میگوید:

"لا فخرًا لعربی علی لعجمی و لا لعجمی علی لعربی ولا لاسود و علی لابیض ولا بیض علی لاسود، الا تتقوا الله - عرب را بر عجم و عجم را بر عرب و سیاه را بر سفید و سفید را بر سیاه، هیچ فخری نیست مگر به تقوا".

بنابراین اساساً در شرق، ناسیونالیسم به مفهوم قدیمی و کلاسیک نوعی شرک محسوب می گردد و تنها انترناسیونالیسم است که با جهان بینی توحیدی موافق می افتد. اما اگر حرکت غرب را نگاه کنیم، بخصوص در دوران حاکمیت اسکولاستیک، بر یک نوع

تحلیل حرکت ناصر، در حیات سیاسی - اجتماعی کشور مصر و به یک عبارت وسیع تر ملت عرب، با ناسیونالیسم در آمیخته است. اما نه ناسیونالیسمی به معنای کهنه و قدیمی اش، بلکه ناسیونالیسم پس از جنگ جهانی دوم که در کشورهای جهان گرسنه، اعم از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، عمده ترین محرک توده های تحت سلطه بر علیه استعمار بود و در این راه نقش بسیار مترقی و پیشتازی را بازی نمود که حتی از مترقی ترین ایدئولوژی زمان، یعنی مارکسیسم پیش گرفت.

بنابراین، هنگامیکه ناصر را یک ناسیونالیست معرفی می - نمائیم، باید که ویژگیهای آن ناسیونالیسم را بشناسیم تا با بررسی این خصوصیات و مختصات، تحلیل حرکت ناصر دقیقاً و عمیقاً صورت بگیرد.

ناسیونالیسم چیست؟

ناسیونالیسم در شکل قدیمش، گرچه در کادر اصالت خاک و خون و عصیت های قومی و نژادی و برتری جویی های ملی مطرح میشود، اما آنچه در اینجا مدنظر ماست، خاک پرستی و خون پرستی و تفاخرات ملی و نژادی منحن نیست، بلکه از دیدگاه ما ناسیونالیسم بیشتر یک مفهوم ضدیت جبری و ضرورت دیالکتیکی است که از پس از جنگ جهانی دوم بعلت سرکوب اصالتها و فرهنگها و نفی موجودیت ملل تحت سلطه توسط استعمار ایجاد شده است. لذا ناسیونالیسم در جهان گرسنه یک واقعیت قائم با لذات نیست که مردود باشد، بلکه یک رابطه تنازعی بر مبنای اعتراض ملل تحت ستم است تا همانگونه که استعمار موجودیت ملی آنان را سرکوب و تهدید کرده و گاه به نابودی کشانیده است، آنها نیز در یک رابطه متقابل دیالکتیکی او را نفی کرده و معدوم نمایند.

چرا می گوئیم که ناسیونالیسم در جهان گرسنه یک واقعیت قائم با لذات نیست که مردود باشد؟ جواب این سؤال کاملاً روشن است. به این ترتیب که یک جامعه نیز مانند انسان دارای دو بعد است، یعنی همانگونه که انسان از دو "من" تشکیل شده است، یکی "من واقعی و مادی" و دیگری "من حقیقی"، اجتماع نیز دارای دو روح است، یک "روح مادی" و یک "روح حقیقی".

ناسیونالیسم در صورت کور و کهنه اش، برانگیزنده آن "روح مادی" اجتماع است که از قومیت پرستی، نژاد پرستی و خاک و خون را اصالت دادن، تشکیل می یابد. در صورتیکه ناسیونالیسم روشن یا همان حرکتی که پس از جنگ جهانی دوم

✽ آیات ذیل از قرآن کریم، همگی بیانگر انترناسیونالیسم

هست:

"قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا تعبدوا الا الله ولا تشرك به شیئاً" و "... ۶۴ آل عمران قل یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و ۱۳ حجرات.

حجرات.

قل یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة

... ۶۱ آل عمران.

نام...

ناسیونالیسم رومی استوار است که به غلط انترناسیونالیسم نام یافته، چرا که ارگانیزم اسکولاستیک متشکل است از: مذهب شرق (مسیحیت)، فلسفه و اندیشه یونانی (جهان بینی بطلمیوسی و متد ارسطویی) و سرانجام ملیت و قومیت رومی. که این ارگانیزم در یک کلمه همان ناسیونالیسم کلاسیک است که می خواهد انترناسیونالیسم را به استخدام خویش کشد. یعنی یک ناسیونالیسم جهانخواه که مایل است جهان را بیزیر سلطه کشد. این مسئله در دوران رنسانس هم مشاهده میشود. چه، ناسیونالیسم در دوران رنسانس، اساساً در یک رابطه دیالکتیکی با قرون وسطی قرار گرفته است، از ویژگیهای روشنفکر دوران رنسانس، ملیت پرستیدن، ساینثیست بودن، لائیک یا پروتست بودن است که همگی در یک رابطه تنازعی و اعتراض با قرون وسطی قرار گرفته است. اما در هر حال نوع ناسیونالیسم همان است که می خواهد بر مبنای ملیت پرستی، دیگران را به زیر چتر خویش کشید و سرانجام انترناسیونالیسم را به خدمت ناسیونالیسم کشد. البته طرح این مطلب که ناسیونالیسم در شکل کلاسیک به غرب باز میگردد، نوید این مسئله نیست که در شرق این ناسیونالیسم وجود نداشته، چه بسا که وجود هم داشته است، قومیت پرستی قریش و... اما منظور مذهب و حرکت شرق است که بر ضد این قومیت پرستی ها و حرکت های نژادی و خاک و خونی است.

ناسیونالیسم در شرق:

ناسیونالیسم در شرق سه روند طی کرده است، روند اول ناسیونالیسم وابسته یا القایی، روند دوم ناسیونالیسم کور یا کلاسیک و روند سوم ناسیونالیسم روشن یا اعتراضی.

اول - ناسیونالیسم وابسته یا القایی:

همانگونه که فوقاً عنوان گردید، ناسیونالیسم در صورت کلاسیک یک چهره غربی دارد که هم در دوران اسکولاستیک و قرون وسطایی و هم دوران پس از رنسانس، همواره سعی بر آن داشته است که انترناسیونالیسم را به خدمت خویش درآورد و برتری جویها و نفع طلبی های را ارضاء نماید.

ناسیونالیسم وابسته از زمانی در شرق ایجاد میگردد که غرب بزرگترین دشمن رویا روی خویش را، انترناسیونالیسم امپراطوری عثمانی می یابد و تلاش خویش را در جهت شکستن این انترناسیونالیسم می آغازد. شروع این تلاش به دوران حاکمیت صفویه در ایران باز می گردد، که غرب صفویه را تحت لوای ناسیونالیسم در برابر امپراطوری عثمانی علم می کند و آن دورا رویا روی هم قرار میدهد و بر اساس فرمول "تفرقه بیانداز و حکومت کن" به بهره وری می نشیند، چرا که غرب خود توان مقابله و رویا رویی با امپراطوری عثمانی را نداشته و بدین جهت سعی در تضعیف آن می نماید.

ناسیونالیسم دوران صفوی معجونی است از قومیت ایرانی، تصوف و تشیع که رویا روی امپراطوری عثمانی قرار می گیرد. از همینجاست که ناسیونالیسم وابسته در شرق ایجاد میگردد. البته گو اینکه هنوز فرهنگ غرب وارد شرق نشده است، اما وابستگی بدان خاطر است که این ناسیونالیسم از سوی غرب به شرق القا می گردد و صورت خود جوش ندارد. چرا که هنوز استعمار کننده حاکم است.

رفته رفته از زمان رضاخان و آتاتورک، این نوع ناسیونالیسم با یک فرهنگ غربی آمیخته میشود و با استعمار نو همگام میگردد. قبل از رضاخان در ایران، میرزاتقی خان امیرکبیر سعی در ایجاد یک نوع ناسیونالیسم غیر وابسته همگام با فرهنگ غرب داشت اما نتوانست چنین حرکتی را ایجاد کند و پس از او ملوک خانها و تقی زاده ها بعنوان پلی شدند که ناسیونالیسم وابسته همراه با استعمار نودر زمان رضاخان ایجاد شود. اما همین ناسیونالیسم لیزم ناگهان بلای جان غرب شد و رضاخان را بسوی هیتلرکشاند. زیرا هیتلر شعار نژاد آریایی را علم کرد و با این شعار رضاخان را بطرف خویش کشید.

در هر حال ناسیونالیسم این صورت وابستگی را طی می کند که در حقیقت نفی ارزشها و اصالت های فرهنگی و خویششن ملل تحت سلطه است تا اینکه مشخصاً به حرکت سید جمال میر و قیام سید جمال بر علیه استعمار انگلیس آغاز میگردد.

دوم - ناسیونالیسم کور:

ناسیونالیسم کور در رابطه با فرهنگی است که پس از حرکت متکی بر ایدئولوژی اسلام توسط سید جمال، بوجود آمد. سید جمال عقیده بر آن داشت که برای مقابله با استعمار انگلیس، باید که بر انترناسیونالیسم امپراطوری عثمانی تکیه کرد، گرچه امپراطوری عثمانی از نقطه نظر ماهوی و محتوایی اسلامی نبود و صورتی غیر اصولی داشت، اما از نظر وجودی و قالبی، بعلت آنکه در مقابل غرب قرار گرفته بود، صورتی اصولی داشت. لذا وی معتقد بود که میتوان بر آن قالب تکیه کرد و پس از آن تمامی هم خویش را بر آن مصروف داشت که محتوای امپراطوری عوض شده و چهره مکتبی بخود بگیرد.

از دیدگاه سید، آنچه که شرق را در مقابل غرب به تدافع کشانیده و حالت تهاجمی پیشینش را زایل ساخته بود، عدم وجود تمدن در شرق و تمسک جستن غرب به تمدن بود، لذا - می بایست که در ظل دگرگون ساختن محتوای امپراطوری بر مبنای ایدئولوژی اسلامی، باید که توده ها را خود آگاه کرد تا آنان به حرکت درآمده و جامعه ای متمدن و انقلابی ایجاد کنند. در جامعه ای که خود آگاهی توده ای وجود نداشته باشد نمیتوان تجدید تولید کرد، اما مشکل بتوان تمدن درست کرد، اصالت تمدن در بافت و وجود جامعه ای ریشه می کند که این جامعه بر مبنای یک خود آگاهی مکتبی به سیلان درآمده باشد. اینست که سید جمال

ناصر...

می‌کوشید در ظل خود آگاهی توده ای و عوض کردن ماهیت انترناسیونالیسم عثمانی بواسطه ایدئولوژی اسلام، شرق را متمدن کند و تغییر ماهوی در وجود انترناسیونالیسم عثمانی ایجاد نماید. بنابراین انترناسیونالیسم بدو صورت مطرح میشود، یکی انترناسیونالیسم در کادر ناسیونالیسم که همان حرکت غرب است و دیگری انترناسیونالیسم در کادر ایدئولوژی که حرکت سید جمال است.

سید جمال اولین منادی و بنیانگذار حرکت ضد استعماری جهان گرسنه است، که خلقها را برای عصیان علیه استعمار پیوسته صدا می‌کرد و بانک برمی‌آورد. چگونگی انجام عصیان ضد استعماری جهان تحت سلطه، بخصوص پس از دو جنگ جهانی اول و دوم مطرح است و به مراتبی که انقلاب صنعتی و بورژوازی رشد می‌یافت و در جهان حاکمیت پیدا میکرد، بواسطه نفی ملیت‌ها و اصلتها و ارزش‌های ملل تحت سلطه، عصیان بر علیه استعمار مطرح میشود که آغازگر آن سید جمال است. همانگونه که قبلاً گفته شد، تلاش سید جمال این بود که عصیان خلقها را با یک خود آگاهی ایدئولوژیک تحت اسلام تطبیقی برپا کند، سید جمال به تمدن می‌اندیشید، اما نه تمدنی مکانیکی که تجدد را به بار می‌آورد، بلکه تمدنی که انبیا بر اساس مکتب ایجاد کرده بودند. لذا سید داروی رهایی شرق از چنگال بیماری خطرناک سلطه‌گری غرب را، متمدن شدن شرق می‌پنداشت، این است که وی تمام تکیه گاهش را و اساس حرکتش را بر اسلام تطبیقی گذاشت تا با متکی شدن بر آن بیک جامعه خود جوش، خود آگاه، مبارز و متمدن ایجاد نماید.

اما با مرگ سید مسئله عوض شد و استمرار دهندگان راهش حرکت او را منسوخ کردند. گرچه محمد عبده استمرار دهنده راه سید و بقول فرحت عباس، بنیانگذار حرکت ضد استعماری شمال آفریقا بود ولی فرمول حرکت وی با سید جمال تفاوت اساسی داشت. به این ترتیب که عبده و عبده‌ها معتقد بودند که رهایی شرق تنها در ظل تمدن امکان پذیر است، اما در لوای ایدئولوژی اسلام و خود آگاه ساختن توده‌ها که در لوای فرهنگ اسلام سید معتقد بود که یک شرقی قبل از آنکه متمدن باشد باید خود آگاه باشد، در حالیکه از دیدگاه عبده یک شرقی اول باید متمدن گردد. اما آیا تمدن قبل از خود آگاه شده خلق‌ها، امکان پذیر است؟!

رفته رفته این انحراف در حرکت سید جمال بیشتر شد و از عبده به رشید رضا و حسن بناء رسید، رشید رضا مولود حرکت عبده است، چه او بر فرهنگ عرب تکیه کرد و ناسیونالیسم کور را در حرکت شرق تولید نمود، فرهنگ اسلامی به فرهنگ عربی تبدیل شد و مسئله ملیت پیش آمد، تا جائیکه رشید رضا بدلیل تکیه بر فرهنگ عربی، روندی ضد شیعه آغاز کرد و از این به بعد ناسیونالیسم و ایدئولوژی اسلامی، دوره جدانگانه از هم طی کردند تا اینکه ناصر حرکت خویش را آغاز نمود.

گرچه ناصر بنیانگذار ناسیونالیسم روشن در جهان گرسنه است، اما حرکت او تبلور تکیه بر عربیسم و جدایی اسلام و ناسیونالیسم است به این ترتیب که تکیه رشید رضا بر فرهنگ عرب و توجه به اسلام چون که زبانش، زبان عربیست و از شبه جزیره عربستان حرکت ایجاد نموده است، بیانگر نوعی ناسیونالیسم کور است که در شرق بوجود آمده، اما ناصر بر عربیسم تکیه می‌کند بدون آنکه اسلام را به خاطر زبان عربی و خاستگاه مکانیش مد نظر قرار دهد. لذا ناصر بنیانگذار ناسیونالیسم روشن است، چرا که بر فرهنگ خلق عرب تکیه کرده و سعی می‌نماید که از طریق مبارزه با استعمار، آنان را آزاد سازد.

سوم - ناسیونالیسم روشن یا اعتراضی:

پیش از این گفتیم که ناسیونالیسم روشن بر اساس کوفته شدن و تحقیر گشتن و تهدید شدن روح حقیقی اجتماع در یک رابطه تنازع دیالکتیکی حاصل میگردد. بوجود آمدن ناسیونالیسم روشن پس از جنگ جهانی دوم در این رابطه است. چرا که خلقهای تحت ستم موجود پیشان توسط استعمار مورد تهدید قرار گرفته و حتی مسخ شده بود، لذا با توجه به خود آگاهی اکتسابی از جنگ، خلقها به عصیان درآمدند.

بنیانگذاری ناسیونالیسم روشن بوسیله ناصر نیز در همین رابطه است. کما اینکه افرادی نظیر نهرو، مصدق، نکرومه و... نیز حرکت خویش را در این رابطه می‌آغازند. اما، عمده ترین نکته ای که در ناسیونالیسم ناصری مشهود است، جدایی آن از اسلام بعنوان یک ایدئولوژی است و همین ضعف است که او را از ادامه و استمرار حرکت سید جمال باز میدارد. گرچه وی افتخار میکند که عضو "حزب الوطن" است!

پس از مرور حرکت سید جمال باید حرکت ناصر را مدنظر قرار داد و آن دور را در کنار یکدیگر مطرح نمود. سید جمال اسلام را بعنوان ایدئولوژی می‌پذیرد، در حالیکه ناصر، ناسیونالیسم را، و اساسی ترین مسئله ای که در رابطه با این دوگانگی مطرح است عصیان توده هاست که در حرکت ناصر این عصیان شکلی قالبی داشته و بر اساس یک عشق تو خالی و شور و احساسات مردم استوار است. اما در حرکت سید جمال بر مبنای اسلام بعنوان ایدئولوژی، هر یک از توده‌ها می‌توانند ابوذری شوند و بر ضد استعمار قیام کنند، این است که می‌بینیم حرکت ناصر بر اساس ناسیونالیسم، گرچه توانست توده‌ها را بسیج کند، اما نتوانست که به آنان شناخت عطا کرده و بدینوسیله مسلحشان سازد و عمده ترین ضعف حرکت ناصر نیز در همین است و از اینرو سبب پس از او افرادی چون سادات روی کار می‌آیند و ملت مصر را به زیر غل و زنجیر خویش میکشند، بنابراین واضح است که تنها در ظل خود آگاهی مکتبی، توده‌ها خواهند توانست بر سر نوشت خویش حاکم شوند. اما ناصر پیش از آنکه بر ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام تکیه کند بر عربیسم تکیه می‌کند و همانگونه که خود در "فلسفه انقلاب مصر" می‌گوید، برای یک مبارزه ضد استعماری و

ناصر فاسیونالیسم...

بسیج کردن توده های مردم، ابتدا باید بر عربیسم تکیه کرد و ملت عرب را بسیج نمود، پس از آن بر آفریقا انگشت گذاشت و سرانجام در سومین مرحله بر اسلام متکی گردید.

مشاهده میشود که این سخن ناصر، اسلام را بعنوان استراتژی در سومین مرحله حرکت عنوان می نماید. البته بغیر از ناصر حرکت مصدق نیز بدینگونه است که اساس کار خویش را ایرانیت قرار میدهد.

یکی دیگر از ضعف های حرکت ناصر، مبتنی بودن ناسیونالیسم اعتراضی او بر یک حرکت از "بالا به پایین" است. چنانچه افرادی جوان که ناصر نیز یکی از آنانست، کار خود را با کودتا شروع کردند و کودتا هر چند هم که انقلابی باشد ولی از متن توده های مردم نجوشیده و مانند انقلاب نمی تواند که آنان را به سیلان و خروش و خودآگاهی وادارد و متأسفانه تمامی حرکت های کودتایی از کودتای ناصر گرفته تا مصدق و آلنده و... همه و همه با شکست مواجه شده اند و کمتر کودتای مردمی است که بر سر کار مانده باشد.

در حالیکه ما همین حرکت ناسیونالیستی روشن و اعتراضی را در الجزایر، کوبا و ویتنام مشاهده می کنیم که چون صورتی از "پائین به بالا" داشته و با سیلان و انقلاب توده ها همراه بوده است، تاکنون موفق زیسته، چرا که استعمار و امپریالیسم با خلق به خودآگاهی رسیده، یارای مقابله و رویا رویی ندارد. بنابراین، ناسیونالیسم روشن دو صورت دارد، یکی از "بالا به پایین" که معمولاً توسط حرکت های کودتایی صورت می گیرد و دیگری از "پائین به بالا" که از متن توده های مردم می خروشد. اولی به شور ضد استعماری و ضد امپریالیستی متکی است، دومی بر شعور و خودآگاهی توده ها.

ناسیونالیسم نوع اول را در حرکت های کودتایی ناصر، مصدق و آلنده و... بررسی کردیم ناسیونالیسم نوع دوم را می توان در الجزایر و کوبا و ویتنام بررسی کرد که در اولی اسلام بعنوان ایدئولوژی مدنظر قرار می گیرد. چرا که شعار انقلابیون الجزایری این است:

"الاسلام دیننا، الجزایر وطننا" و سوسیالیسم طریقنا". در حالیکه در آن دوی دیگر ایدئولوژی مکتب مارکسیسم است ولی در هر حال هر سه انقلاب صورت ناسیونالیستی دارد. پس، ناسیونالیسم روشن یا اعتراضی، و واکنشی است بر علیه تهاجم همه جانبه استعمار غرب به موجودیت ملیت و فرهنگ و خویشن جهان تحت سلطه که در یک رابطه تنازعی دیالکتیکی و برای جلوگیری از کشته شدن روح حقیقی اجتماع بوجود آمد و ناصر بنیانگذار این نوع ناسیونالیسم در جهان تحت سلطه است.

ادامه دارد

نخستین از صحنه ۷

۲۳

چنین تصور می رود که قبل از تمامی اینها، منظور هیئت حاکمه از جمع نمودن دهک ها، برچیدن آن دسته از دهک هایی باشد که کتاب و نوار و نشریات نیروهای مرفقی را به فروش می رسانند، تا از این طریق بدانان ضربه وارد آورده و به بهانه اینکه بعضی از دهک داران اعمال ضد انقلابی انجام داده و کالا های مضر پخش میکنند، جلوی فعالیت این نیروها را هر چه بیشتر سد کنند و مشاهده نمودیم که به این بهانه چقدر سریع اقدام به برچیدن دهک های جلوی دانشگاه و مراکز پخش نشریات نیروهای مرفقی، نمودند. و اصولاً "این تجربه ای شده است که هیئت حاکمه با طرح هر شعاری اعم از انقلاب فرهنگی، انقلاب اداری، جمع آوری دهک ها و شعارهایی از این قبیل، اولین روی سخنش با نیروهای مرفقی بوده و از این چنین شعارهایی در جهت سرکوبی آنان استفاده میکند.

که این اقدامات تنها از طریق عملکردهای انقلابی و نشان دادن قاطعیت در قبال سرمایه داری وابسته، این سیستم پیچیده ای که روز بروز خون ملت ما را در شیشه میکند و او را از پای در می آورد، امکان پذیر خواهد بود. زیرا پدیده هایی از قبیل اعتیاد، ترافیک، فساد اخلاق، دهک داری و بسیاری از مسائل دیگری که در جامعه ما موجود بوده و اینک با آن دست بگریبان است، معلولهای سرمایه داری وابسته هستند و بی تردید زمانی از بین خواهند رفت که با علت العلل تمامی این نارسایی ها و کژی های موجود در اجتماع، قاطعانه برخورد گردد و قدم های موثری در راه رشد هر چه بیشتر خلاقیت توده ها و پیشرفت در امر تولید و بدور ریختن معارف کاذب و ساختن یک کشور خود کفا از نظر تولیدات داخلی بویژه محصولات کشاورزی، برداشته شود.

در هر حال، تنها طریق مبارزه با دهک داری مبارزه با سرمایه داری وابسته، و شد تولیدات داخلی و بکار گرفتن این افراد در پروژه دراز مدت و استفاده از ایشان برای توزیع تولیدات داخلی در کوتاه مدت می باشد.

"والسلام"

سازره مکتبی گامی

نخستین از صحنه ۱۶

برای اینکه ضرورت طرح مبارزه مکتبی را درک کنیم و به سئوالات فوق پاسخی قانع کننده دهیم، باید به بررسی پارامترهای ضرور کننده این مبارزه بپردازیم. اولین مسئله ای که در این رابطه مطرح می گردد، وجود شرایط پس از انقلاب است. انقلاب خود نمودار عمل و مبارزه و پراتیک است که باید دارای یک پشتوانه تئوریک باشد، اینجاست که در اولین گام برای بررسی ضرورت طرح مبارزه مکتبی رابطه فکر و عمل با تئوری و پراتیک عنوان می گردد.

نخستین از صحنه ۲۲

۱- بارور کردن ذهنیت پشتوانه انقلاب :

رابطه‌ای که تئوری با انقلاب دارد، رابطه یک ذهنیت است با عینیت یا رابطه سبژکتیو با اوبژکتیو. به مراتبی که سبژکتیو یا ذهنیت صورتی بارورتر داشته باشد، اوبژکتیو یا عمل هم به همان میزان دارای قوام یافتگی و باروری بیشتری است. گرچه نمیتوان رابطه دیالکتیکی موجود میان این دورا نفی کرد، اما تقدم ذهنیت بر عینیت و اساس قرار گرفتن آن در حرکت‌های اجتماعی و مبارزات اجتماعی بشدت مطرح است و بی‌تردید بدون یک تئوری انقلابی، هرگز نمی‌توان از یک عمل انقلابی برخوردار بود. نخستین مسئله‌ای که در رابطه با مبارزه مکتبی رخ نمایان می‌سازد، این است که شرایط عینی کنونی نشان می‌دهد، انقلاب مانده است از یک فکر و ذهنیت باروری برخوردار شود و عدم وجود چنین پشتوانه‌ای امروز آن را در حصار قرار داده است. اما طرح چنین مطلبی نباید تداعی کننده آن باشد که اصلاً "یک ذهنیت بارور وجود نداشته است که بتواند پشتوانه انقلاب گردد، بلکه چنین ذهنیتی وجود داشته لکن شامل انقلاب نبوده است. و این ضعف ذهنی را باید که در رابطه با خلائی که حرکت شریعتی نسبت به انقلاب داشت، عنوان نمود.

در هر حال بزرگترین ضعف انقلاب ما، ضعف ذهنیت است و این امر بر روی انقلابات بعدی نیز اثر خواهد گذاشت، چه تفاوت انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطیت از میزان قوام یافتگی و پختگی تئوریهای آنهاست و همین ضعف فرهنگی است که انقلاب مشروطیت را منجر به محدودتای رضاخان می‌کند. لذا پایه و اساس شرایط عینی و انقلاب در گرو مبارزه مکتبی است اگر این مبارزه شکل یافته و ذهنیت انقلاب را بارور و قوی سازد، حرکت در مسیر اصلی خویش شکل می‌پذیرد و در غیر اینصورت، حرکتی که از یک تئوری انقلابی برخوردار نباشد، یک عصیان و یک شورش است که رفته رفته به نابودی خواهد گرائید و تلاش و حرکت توده‌ها را در خود ایزوله خواهد کرد. حال با توجه به بزرگترین ضعف کنونی انقلاب، طرح مبارزه مکتبی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و عدم توجه بدان موجب می‌گردد که حرکت انقلاب بر مبنای تئوریهای مشخص شکل نیافته و در شرایط مختلف اجتماعی صورتهای تصادفی بخود بگیرد. بنابراین طرح مسئله فوق حرکتی خارج از انقلاب ماحصل خون توده‌های ما آنچنان که ارتجاع با تبلیغات شبانه روزی خود عنوان می‌کند نیست، تا گروههای چپ‌نما با آن به ممانعت برخیزند و از دیدگاه ما اساسی‌ترین و اصلی‌ترین و مبرم‌ترین کاری است که باید انجام پذیرد و عملی نیست که هم نیروهای پیشگام و نیروهای توده‌ای و هم توده‌های مردم را از حرکت‌های سیاسی- اجتماعی دور بدارد و نه آنگونه است که عباسیان برای سرگرم نمودن توده‌های زحمتکش و باز داشتن توجه آنان از فساد سیاسی خود، در کادر حرکت فلسفه یونانی و بذل توجه بدان انجام میدادند، بلکه دقیقاً "گونه حرکت سیزده ساله دوران مکی است که پیامبر کار خود را با آن می‌آغازد و بر مبنای این حرکت سیزده ساله،

دوران ده ساله مدنی را شروع می‌کند. آری، دوران ملی-بازگشتی بروحی، سکویی است برای پرش انسان از مرز ناخودآگاهی و ناآگاهی به سرزمین شعور و خودآگاهی و ساخته شدن انسان بر اساس مکتب. لذا در جواب طرح احتمالی این سؤال که آیا مبارزه مکتبی ما باعث نمی‌شود که از شرایط عینی اجتماعی خارج شویم و به ذهنیتگرایی بیافتم؟

باید گفت، نه و خود با طرح سؤال دیگری بدان پاسخ گفت که چگونه میتوان بارور ساختن ذهنیت انقلاب و بدست آوردن چهره حقیقی ایدئولوژی اسلام در جهت نجات او از زنگارها و گرد و خاک‌های هزار و چهار صدساله را با فرار از عینیت‌ها و اسیر شدن در دامان ذهنیت‌ها پنداشت؟ آیا اینک که اسلام بقول امام علی پوستین وارونه بتن کرده است، اگر بخواهیم لباسش را بصورت اول در آوریم و ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام را که توانست در مدت تقریبی یک ربع قرن بزرگترین تمدن بشریت و بزرگترین الگوهای انسانیت و اجتماع را در یک جامعه عقب مانده جاهل و بدوی ایجاد کند، نمایان سازیم حرکتی ذهنیت‌گرایانه انجام داده‌ایم؟ هرگز! چرا که تکیه بر اسلام بعنوان یک ایدئولوژی بهیچ وجه حرکتی در جهت فرار از اجتماع نیست و پا به پای اساسی این ایدئولوژی بر حرکت اجتماع استوار است و تا حرکت اجتماع مشخص نباشد، نمیتوان مبارزه مکتبی را به انجام رسانید.

۲- استمرار بخشیدن به انقلاب.

دومین عاملی که ضرورت طرح مبارزه مکتبی را ایجاب می‌نماید، عدم استمرار انقلاب بواسطه بارور نبودن ذهنیت آنست. این انقلاب چونکه از تئوریهای مکتبی انقلاب ساز برخوردار نبوده و نیست، بالقوه اسیر پلاهای بشمارای است که این تا-ملایمات و بلیات جلوی حرکت او را سد کرده و مانع از سیلان و استمرارش می‌گردند و بی‌تردید، عدم استمرار انقلاب، از آن مردابی متعفن خواهد ساخت و تا این نهر جاری نگردد و هم چنان در جلوش سدها وجود داشته باشند، زلال نگشته و کدر خواهد ماند. اینک ما اولین مرحله انقلاب یعنی مبارزه ضد استبدادی را طی کرده‌ایم اما پس از اولین گام، انقلاب در جای خود درجا می‌زند و قدمی بجلو بر نمی‌دارد، زیرا پشتوانه تئوریک بارور ندارد. لذا آنانی که در این موقعیت خطیر به تداوم و استمرار مبارزه می‌اندیشند باید که به مبارزه مکتبی ارج گذاشته و آن را امری مهم تلقی کنند. اگر تا قبل از انقلاب زمینه ذهنی اصولی مهیا نگشته است، هم اکنون وظیفه پیشگامان مردمی است که قدم در این راه گذارند و سراز پا نشانند.

ادامه دارد